

علمای اسلام: فقه سیاسی، عملکرد سیاسی (2)

این سؤال که نقش فقهای شیعه در طول تاریخ، در تشکیل و پایه گذاری حکومت دینی چه بوده است، به ویژه پس از استقرار حکومت دینی در ایران اسلامی، از جمله مباحث جالب و شنیدنی است.



این سؤال که نقش فقهای شیعه در طول تاریخ، در تشکیل و پایه گذاری حکومت دینی چه بوده است، به ویژه پس از استقرار حکومت دینی در ایران اسلامی، از جمله مباحث جالب و شنیدنی است. به راستی علل و عوامل نقش کم‌رنگ علمای شیعه در دوران غیبت و عدم اقبال آنان به تشکیل حکومت اسلامی از جمله سؤالات مهم و یادکردنی است. تجارب عملی فقهای شیعه در فعالیت‌های سیاسی در طی قرون گذشته الگویی مفید برای کارگزاران جامعه دینی است. جعفر عبدالرزاق از نویسندگان برجسته‌ای است که در پی پاسخ به این سؤالات مهم در عرصه علم سیاست برآمده است.

بخش نخست این مقال، آثار و تألیفات فقهای اسلام در عرصه سیاست را مطرح‌ترین اندیشه‌های آنان را در این زمینه بیان کرده و در ادامه، به تجربه‌های عملی فقهای مسلمان در زمینه فعالیت‌های سیاسی پرداخته و به دو نمونه تاریخی در این زمینه، که یکی روابط میان علمای شیعه با حکومت صفویه و دیگری روابط علمای اهل تسنن با دولت عثمانی است، اشاره شده است. قسمت آخر این مقاله را با هم می‌خوانیم:

فقهای شیعه و سلسله صفویه

نسب صفویان به شیخ صفی‌الدین می‌رسد و او طریقه صوفیه را در شهر اردبیل بنیان نهاد که بعدها به حرکت دینی گسترده‌ای مبدل گشت و منجر به تأسیس حکومتی دینی گشت. 2

مکتب وی آمیزه‌ای از مکتب تشیع و تصوف بود و از نام امامان شیعه فقط به عنوان علامت و نشانه‌ای ظاهری بهره می‌جست و تقدّسی خاص برای آنان قایل بود ولی در عمل هیچ اعتقادی به فقه و عقاید شیعه نداشت، بلکه در این امور به اهل سنت نزدیک‌تر بود. پیروان این مکتب به 171 نفر قزلباش معروف بودند. آنان کلاه‌های سرخ رنگی بر سر می‌گذاشتند که دوازده پیچ - به نشانه تعداد ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) - داشت 3 لورانس کولهارت در کتاب سقوط صفویه و اشغال ایران توسط افغانیان می‌نویسد: شیخ صفی سنی مذهب بود، ولی در مدت زمان اندکی پس از مرگش جانشینان او به شیعیان متعصبی بدل گشتند. نوه او خواجه علی اولین کسی بود که به مذهب تشیع گروید و در سال 1427 م. در فلسطین از دنیا رفت. 4 شاه اسماعیل که جوانی بلند همت، خود ساخته و با اراده بود، توانست رهبری قزلباش‌ها را به دست گیرد و بر منطقه مسلط شود و دولتی قوی در ایران و مناطق شرقی آناتولی تأسیس کند. اقدام وی در به رسمیت شناختن مذهب تشیع در جامعه‌ای که اکثریت آن سنی مذهب بودند، کاری جسورانه محسوب می‌شد. رواج مذهب تشیع به زور سرنیزه و تحمیل اجباری آن بر مردم توسط دولت صفوی، واکنش شخصیت‌های معروف و مقبول اهل تسنن توأم با ابراز دشمنی آنان و نیز جریحه دار شدن احساسات مردم سنی مذهب را به دنبال داشت.

از جمله مهم‌ترین دلایل و انگیزه‌های صفویه در انتخاب مذهب تشیع، ایجاد تمایز و تفاوت مذهبی و سیاسی با دولت عثمانی سنی مذهب بود تا بدینوسیله امید و آرزوی دولت عثمانی را در به سیطره کشیدن ایران به یأس مبدل سازد؛ چرا که برپایی نظام شیعی مبتنی بر ولایت فقیه و حاکمیت ن-ایب امام زمان مانع از تسلط دولت عثمانی بر شیعیان می‌شد. یکی از نویسندگان ایرانی در این باره چنین می‌نویسد: 171 نفر صفویان توانستند مناطق مختلف ایران را که متفرق و هر کدام در سلطه حاکمی محلی بود، متحد سازند و حکومت مرکزی شیعه را بنیان نهند. که نقش بسزایی در وحدت ملی ایران داشت و توانست از سیادت ایران از سرزمین‌های خود در میان دولت‌های اسلامی سنی مذهب، که او را احاطه کرده بودند، دفاع و حفاظت کند. این کشورها متشکل از کشور عثمانی در غرب، ترکستان در شمال و هندوستان در شرق بود و ایران همچون سده‌ای محکمی میان این کشورها بود. از دیگر اقدامات مهم صفویان آن بود که توانستند نظر موافق اروپاییان را، که دشمن عثمانیان به شمار می‌رفتند، به خود جلب کنند. 5

ای عراقی در این زمینه چنین می‌نویسد: شاه اسماعیل، مذهب تشیع را در ایران الزامی کرد تا بتواند اقوام مختلف ایرانی را که شامل کرد و ترک و بلوچ و فارس و عرب بودند تحت لوایی واحد گردهم آورد و مذهب تشیع به خوبی توانست به این هدف جامه عمل بپوشاند. از سوی دیگر، رسمی کردن زبان فارسی توسط صفویان در ایران نیز به این یکپارچگی کمک کرد و به طور کلی، این اقدامات موجب هماهنگی و همگونی میان دولت ملی و حکومت دینی گشت.

محقق کرکی و دولت صفویه

دولت صفوی برای این که بتواند سلطه خود را مستحکم سازد، به فقها و اندیشمندانی نیاز داشت تا به وسیله آنان مذهب تشیع را در جامعه فراگیر و در عمق جان‌ها نفوذ بخشد و میان مردم و حکومت ارتباط برقرار سازد. در راستای تحقق چنین هدفی، از شیخ محقق

کرکی (ت 940 هـ)، که لبنانی بود و در نجف اشرف به سر می برد، درخواست شد تا از نظر اعتقادی، حکومت صفویان را یاری بخشد و بر این امر مهم نظارت داشته باشد. این موضوع که به عنوان نقطه برخورد و تلاقی منافع مشترک دولت صفوی و فقها به شمار می آمد، فرصت مناسبی را برای نشر مذهب تشیع، که قرن ها سرکوب شده بود، فراهم آورد. دولت صفوی برای حفاظت و استمرار حکومت خود به علمای شیعه نزدیک شد و راه کسب مناصب حکومتی و ایفای نقش های سیاسی را برای آنان هموار کرد. البته علما نیز بدون واهمه از هیبت و قدرت شاه و اطرافیان، تصمیمات خود را آزادانه اتخاذ می نمودند.

از دیگر اقدامات صفویه در این زمینه، کمک های مالی فراوانی بود که در امور مذهبی به صورت هدایا و حقوق ماهیانه، موقوفات، بخشیدن مزارع و روستاها، پرداخت هزینه ساخت مدارس علمیه، تأمین مالی طلاب و استادان حوزه و ساخت حرم های مطهر ائمه اطهار (علیهم السلام) انجام می گرفت. ایجاد چنین فضایی توسط صفویه، موجب جذب و مهاجرت علمای شیعه از مناطق مختلف همچون عراق و لبنان به سوی ایران شد تا در خدمت به مذهب تشیع مشارکت نمایند.

دکتر فیلیپ در این باره می نویسد: زمانی که شاه اسماعیل، مؤسس سلسله صفویه، مذهب تشیع را به عنوان دین رسمی ایران اعلام کرد، با مشکل کمبود عالمانی مواجه شد که اعتقادات شیعه را به مردم بیاموزند و مذهب تشیع را در پیکر جامعه مستحکم سازند. از طرفی، کتاب های لازم در این زمینه نیز فراهم نبود. بنابراین به فکر پرکردن این خلا بوسیله به خدمت گرفتن علمای شیعه در منطقه جبل عامل لبنان افتاد. بدین ترتیب، علمای آن منطقه به سوی ایران دعوت شدند و برخی نیز خود به ایران مهاجرت کردند. 6

یکی از محققان غربی می گوید: علمای شیعه عربی، که به ایران مهاجرت کردند، دارای اندیشه بلندتر و دوراندیشی بیش تری نسبت به علمای حله بودند و به حکومت مشروعیتی مستقل برای هر گونه تصمیم گیری و وضع قوانین ندادند، بلکه فقهای شیعه، که خود را نایبان امام زمان می دانستند، امور مهم اجرایی را در اداره جامعه به دولت صفوی تنفیذ کردند و به طور مشروط به حکومت آنان مشروعیت بخشیدند و خود نیز سلطه ای دینی را بنیان نهادند که شامل رهبری مذهبی و امام جماعت برای شیعیان بود. همان گونه که قبلاً اشاره شد، مبانی فکری و اعتقادی حکومت صفویه بر اساس ایدئولوژی بود که توسط علمای عربی، که به ایران مهاجرت کرده بودند، پایه ریزی شد. این دسته از علما خدمات بزرگی را به دولت صفویه و تشیع کردند و با وجود آنان، نیازی به به کارگیری زور و اجبار برای نشر مذهب تشیع وجود نداشت؛ چرا که تفکر شیعی با زور و اجبار در قبول مذهبی خاص مخالف است و در مقابل، تنوع اعتقادات را می پذیرد. همان گونه که امام علی (علیه السلام) نیز خوارج را با وجود انحراف فکری تحمل کردند و کسانی همچون سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و دیگران را، که از بیعت با ایشان سرباز زدند، مجبور به این امر نکردند. 7

بنابراین، در یک جمله می توان گفت: آزار و اذیت عده ای به دلیل مذهب و اعتقاداتشان، با تفکر اسلامی و شیعی سازگار نیست.

حکومت ولایت فقیه

هنگامی که شاه طهماسب اول، در سال 1524 میلادی بر کرسی سلطنت تکیه زد، محقق کرکی را مورد خطاب قرارداد و این چنین گفت: شما در حاکمیت بر مردم از من سزاوارترید؛ چرا که نایب امام زمان هستید و من مجری فرامین شما هستم. 8 شاه طهماسب، مناصب مهمی را در امور مالی و اداری حکومت، علاوه بر امور تبلیغ و مساجد، به محقق کرکی واگذار کرد. 9 محقق کرکی پس از دریافت این حکم، در هر شهر و روستایی امام جمعه و جماعت شیعی منصوب کرد و فرمان به وجوب اقامه نماز جمعه داد که پیش از آن مرسوم نبود. وی مقرراتی را برای مأموران اخذ مالیات تدوین کرد که بر اساس آن عمل نمایند. بدین وسیله، منبعی برای تأمین بودجه و خزانه حکومت جدیدالتأسیس شیعی فراهم نمود. سپس فرمان داد تا شیعه، که حمایت دولت را به همراه داشت، دست از تقیه و مخفی کردن عقاید خود بردارد و در مقابل اهل سنت اظهار عقیده نماید.

محقق کرکی کتابی به نام مسائل خراجیه در شرح نظرات خود در امور مالی و اقتصادی حکومت نوشت. وی همواره از حمایت شاه برخوردار بود، به گونه ای که در زمینه های گوناگون، اموال زیادی در اختیار وی قرار گرفت که از آن جمله، پرداخت حقوق زیاد و بخشیدن روستاهای آباد به وی بود. 10 محقق کرکی، قایل به نظریه ولایت فقیه بود و در این راستا، به عنوان نایب امام زمان، به رتق و فتق امور دولت صفوی می پرداخت. 11 و هیچ گاه این ولایت، منجر به ملغی شدن منصب پادشاهی و محدود کردن اختیارات شاه و مراقبت و نظارت بر اعمال و معاهداتش نشد. وی نتوانست مانع اعمال استبدادی و مخالف شرع شاهان صفوی شود و شاهان صفوی نیز رفتار نادرست خود را در امور سیاسی و غیر سیاسی انجام می دادند بدون آن که مورد مؤاخذه و عقاب رهبران دینی قرار گیرند. این خود نشان دهنده فاصله میان سلطه سیاسی و اجرایی و رهبری دینی در حکومت صفویه بود. از دیگر مظاهر این پدیده این بود که ولایت فقها در آن زمان موجب برچیده شدن ولایت عهدی - که در حکومت شاهان مرسوم بود و با مبانی اسلامی نیز مخالف است - نشد. در نتیجه، حکومت در سلسله صفویه موروثی شد، به گونه ای که پس از مرگ شاه، چه بسا فرزند خردسالش بر مسند حکومت تکیه می زد و این شاه و اطرافیان او بودند که سیاست داخلی و خارجی را تعیین و اجرا می کردند.

شیخ بهایی میان زهد و تجمل

پس از وفات محقق کرکی در سال 940 هـ. شیخ حسین عبدالصمد، که او نیز لبنانی بود، پس از شهادت استادش شهید ثانی به دست دولت عثمانی، جبل عامل را ترک گفت و به سوی ایران آمد و جایگزین محقق کرکی شد و زعامت دینی شیعیان را به دست گرفت. وی، به رغم امتیازات و وسوسه های زیاد دربار صفوی، از زندگی پر رزق و برق و تجملی و پُست و مقام دوری می جست و سرانجام نیز از منصب خود کناره گیری کرد و به بحرین رفت و در همان سرزمین دارفانی را وداع گفت. 12 پس از او، فرزندش شیخ بهایی، که همراه پدر به ایران آمده بود، بر منصب زعامت دینی تکیه زد. وی از نظر شهرت و علم از پدرش پیشی گرفت. شیخ بهایی فقیه، فیلسوف، ریاضی دان و هندسه دان بود و از درخشان ترین شخصیت های دربار شاه عباس محسوب می شد. 13

لازم به یادآوری است که شاه عباس از جمله شاهان اصلاح گر بود که خدمات زیادی به ایران و تشیع کرد؛ از جمله در بنای حرم های اهل بیت (علیهم السلام) کوشش نمود و مساجد و بناهای زیبا و با عظمتی ساخت. به طوری که اصفهان مبدل به مرکزی آموزشی شد که 48 مرکز علمی و 162 مسجد داشت. با همه این اوصاف، دیری نگذشت که رقابت های معمول در دربار سلاطین شامل حال او نیز گشت و او را رنجیده خاطر ساخت. 14 از عواملی که این توطئه ها و رقابت ها را تشدید نمود این بود که شیخ بهایی، به رغم معاشرت دیرینه اش با جامعه ایران و تسلط وی بر زبان و فرهنگ فارسی و حتی سرودن اشعار به زبان فارسی¹⁵، در اصل عرب بود. به همین دلیل، از سوی ایرانیانی که پیش از شیعه شدنشان مناصب دینی داشتند و از مهاجرت علمای عربی به ایران ناخرسند بودند، و در تنگنا بود. از پدر شیخ بهایی نقل شده که در سفارشی به او گفته بود: «؛اگر دنیا و آخرت را نمی خواهی در سرزمین عجم سکنا کن.¨؛ شیخ بهایی در برخی از سخنان خود از آمدن به دربار صفوی اظهار پشیمانی کرده است. وی در این زمینه گفته است: «؛اگر پدرم به ایران نمی آمد، به مصاحبت سلطان صفوی دچار نمی شدم.²؛

وی در یکی از نوشته های خود، به شرح حال و شرایطی می پردازد که به دلیل عهده دار بودن منصب زعامت دینی، بر او تحمیل شده بود؛ چرا که وی مجبور بود در برخی مسائل با درباریان به نزاع برخیزد و با آنان دشمنی ورزد. در حالی که خود را برتر از آن می دید که با چنین انسان هایی سر و کار داشته باشد. ولی تقدیر چنین بود که وی در میان چنین گروه و طبقه ای از جامعه، که فقط به دنبال تجمعات دنیوی بودند، زندگی کند. او در این باره چنین می گوید: «؛اگر پدرم به ایران نمی آمد و با شاهان همنشینی نمی کرد، من از با تقواترین و عابدترین و زاهدترین مردم می شدم.¼؛

ظاهراً شیخ بهایی از کشمکش های درونی رنج می برده است؛ از سویی، او را به زندگی پُر ناز و نعمت دربار صفوی دعوت می کرده و از سوی دیگر، این امر را متناقض با تربیت اسلامی و زهد علما و بی زاری آنان از دنیا و اشتغالشان به عبادت می یافته است. شاید همین فشارهای روحی از درون و تنگناهای سیاسی از بیرون، موجب شد که شیخ بهایی تنها به منصب خود به عنوان ولی فقیه اکتفا کند و به فکر خروج از ایران باشد. در صورتی که، وظیفه او این بود که نقش و جایگاه خود را حفظ نماید و به فکر اصلاح وضع فاسد جامعه و حکومت ایران باشد. ولی با این وجود، و به دلایلی که بیان شد، ترجیح داد که از ایران خارج شود و به مدت سه سال به ترکیه و شام و مصر و حجاز و قدس مسافرت نماید و خود را به لباس درویشان درآورد تا شناخته نشود وی مجدداً به ایران بازگشت و در سال 1031 هـ. در اصفهان در سن 78 سالگی دارفانی را وداع گفت.

شیخ محمدباقر مجلسی در دربار صفویه

علامه مجلسی همزمان با اواخر سلسله صفویه می زیست و در سال 1111 هـ. ق - یعنی 23 سال قبل از فروپاشی سلسله صفویه 19 - درگذشت. در فاصله وفات شیخ بهایی تا زعامت علامه مجلسی، سه مرجع بزرگ - ملا حسین بن محمد خوانساری (1098 هـ.)، ملا محمد صالح مازندرانی (ت 1080 هـ.) و محمدتقی مجلسی (پدر علامه مجلسی، ت 1070 هـ.) - پا به عرصه حیات گذاشتند و زعامت مردم را عهده دار شدند. 20 علامه مجلسی در زمان شاه سلیمان، به منصب زعامت دینی نایل آمد و در زمان شاه حسین، که آخرین شاه از سلسله صفویه بود، ملقب به ملا باشی گردید. 21 علامه مجلسی، مرجع دینی در ایران و عراق بود و در تمام مناطق شیعی نفوذ داشت. وی نقش اصلی را در مواجهه با خطرات و شرایط آشفته داخلی و دسیسه ها و توطئه های درباریان ایفا می کرد؛ خطراتی که آینده حکومت و کشور را تهدید می نمود. وی می کوشید تا بر این مشکلات و بحران ها فایق آید. 22 نفوذ و شهرت علامه مجلسی و تألیفات بسیاری که از او بر جای مانده، نقش بسزایی در تثبیت مذهب تشیع داشت. مشهورترین کتاب وی مجموعه بزرگ حدیثی به نام بحارالانوار است که مجلدات آن به بیش از 100 جلد می رسد. این تألیفات بزرگ با همکاری مؤثر دولت صفوی به انجام رسید، به طوری که، حکومت امکانات زیادی را بدین امر اختصاص داد. به عنوان نمونه، وقتی علامه مجلسی به شاه اطلاع داد که به کتابی نیاز دارد که نسخه آن در سرزمین یمن است، شاه سفیری را با هدایای بسیار به سوی پادشاه یمن فرستاد تا این کتاب را تهیه نماید. 23 و پس از اتمام کتاب نیز، شاه برخی از املاک خود را وقف این کتاب کرد تا صرف نسخه برداری و تکثیر آن برای طلاب شود. 24

رابطه میان علما و دربار صفوی

روابط میان علما و دربار صفوی در یک سطح باقی نمی ماند؛ گاهی این روابط قوت می گرفت و گاهی دچار رکود و سستی می گشت. به طور کلی، می توان گفت این روابط به روحیات و دیدگاه شاهان صفوی نسبت به علما و این که تا چه حد به آنان احترام گذاشته و مناصب مختلف را در اختیارشان بگذارد، بستگی داشت. در زمان شاه اسماعیل، رابطه مستحکمی میان رهبری سیاسی و دینی ایجاد شد، ولی تدریجاً این امر به سستی گرایید؛ چرا که سیاست های حکومت به مسیر دیگری منحرف گشت. در زمان شاه عباس نیز این امر ادامه یافت؛ زیرا در آن زمان، دربار صفوی غرق در تجمّل گرایی، اسراف و فساد بود و انگیزه دینی آنان ضعیف شده بود. 25 دربار صفوی تا بدانجا رفت که حتی زنان دربار نیز وارد حکومت و اداره کشور شدند. از جمله این زنان، خیرالنساء بیگم مادر شاه عباس بود که از فرصت مرگ شاه اسماعیل دوم در سال 985 هـ. استفاده کرد؛ چرا که شاه محمدمیرزا، پدر شاه عباس کور بود و حکومت در حقیقت به دست بیگم اداره می شد. وی میرزا سلیمان جابری را به عنوان نخستوزیر تعیین کرد و وقتی خبر لشکرکشی دولت عثمانی در قفقاز به او رسید، مردم را بسیج کرد و خود با پوشیدن لباس جنگ، رهبری سپاه را بر عهده گرفت و در پیشاپیش لشکر به حرکت درآمد. وی در این جنگ در مقابل دو متحد عثمانی و تاتار به پیروزی هایی دست یافت و قسمت هایی از منطقه شیروان را به تصرف خود درآورد. سرانجام با توطئه درباریان که نمی خواستند اداره امور به دست زنان باشد کشته شد. 26

گوشه ای از عملکرد شاهان صفویه

با روی کارآمدن دولت صفویه، علما و فقها این فرصت تاریخی را مغتنم شمرده و پس از قرن ها، که به سختی مورد اذیت، فشار، تهدید و مرگ قرار داشتند، با آزادی به فعالیت مذهبی و نشر مذهب تشیع و تأسیس مدارس و مساجد و تقویت حوزه های علمیه پرداختند. لازم به ذکر است، با وجود آن که علما و مجتهدان بسیاری در حوزه های علمیه ایران و عراق و نجف به سر می بردند، تنها عده کمی از آنان حاضر به همکاری با دولت صفویه برآمدند. دلایل این بی زاری و اعراض، که از جانب علما نسبت به دخالت در امور سیاسی وجود داشت، متفاوت است:

شیخ محمدمهدی شمس الدین در این زمینه می گوید: بنابر نظر مشهور فقها، تأسیس حکومت اسلامی در زمان غیبت امام زمان (علیه السلام) جایز نیست. 27 بنابر نظر این عالم شیعی، حکومتی که در زمان غیبت برپا شود حاکم آن فردی غیر معصوم خواهد بود که منصب معصوم را تصرف نموده است. پس این گونه حاکمان ظالم و ستمکارند و نه تنها نیابستی آنان را یاری کرد، بلکه حتی به رسمیت شناختن آنان نیز جایز نیست و تنها همکاری و تعامل با حکومت ها، به اندازه ضرورت و تا جایی جایز است که نظام زندگی اجتماعی و وحدت سیاسی جامعه در مقابل دشمن خارجی حفظ شود. همچنین، در اموری که کسب روزی منحصر به همکاری با حکومت است، می بایست به قدر کفایت با حکومت همکاری و تعامل داشت. 28

این تحلیل ممکن است تا حدودی در مورد فقهای که زیر سلطه حاکمان سنی مذهب بودند، صحیح باشد، ولی علما و شیعیان معمولاً در حالت تعارض با حکومت به سر می برند. البته همه فقهای شیعه در این تحلیل موافق شیخ شمس الدین نیستند. به عنوان نمونه، علامه حلی (ت 726 هـ.)، که دو قرن پیش از سلسله صفویه می زیسته، معتقد است که «؛ اگر حاکم ظالمی فردی را مأمور کرد تا حدود اسلامی را در میان قوم و یا شهری به پادارد، این فرد مجاز است تا این مأموریت را به درستی به انجام رساند و بداند که این مأموریت را به اذن حاکم حق انجام داده نه حاکم جور. همچنین وظیفه مؤمنان است که او را یاری نموده و تا آنجا که به حق و بر اساس موازین شرع عمل می کند، فرمانبردارش باشند. " وی در ادامه می نویسد: «؛ تعطیل شدن حدود الهی منجر به ارتکاب گناهان و انتشار فساد می شود.« 29

از جمله فقهای معاصر، می توان از امام خمینی (رحمه الله) نام برد. ایشان معتقد است که در صورت مصلحت، ضروری است که فقیه منصبی را در حکومت ظالم بپذیرد. ایشان در این زمینه می گوید: «؛ اگر از طرف حکومت ظالمی کار و منصبی از قبیل امور سیاسی و قضاوت و غیره به فقیه جامع الشرایط پیشنهاد شود جایز بلکه واجب است که این امر را بپذیرد و حدود شرعی و قضاوت اسلامی و امور حسبه را طبق موازین شرع پیاده و اجرا نماید.« 30 در این زمینه، تجربیات و شواهدی از ائمه (علیهم السلام) و یاران ایشان وجود دارد که در دستگاه حکومتی وقت، به تصدی اموری مشغول بوده اند. یکی از این نمونه ها، پذیرفتن ولایت عهدی از سوی امام رضا (علیه السلام) است، هرچند که این منصب تشریفاتی و به شرط دخالت نکردن در امور سیاسی و اجرایی بود. از دیگر نمونه ها، علی بن یقطین است که از شیعیان و اصحاب امام موسی کاظم (علیه السلام) بود و با علم و تأیید امام، منصب مهمی را در دستگاه حکومت هارون الرشید بر عهده داشت.

از دیگر نمونه های برخورد علمای شیعه با حکومت ها، فتوای فقیه بزرگ شیعه علی بن طاووس حسنی است که گفت: حاکم کافر عادل، بهتر از حاکم مسلمان ولی ستمکار است. این فتوا پس از تصرف بغداد توسط هولاکو صادر شد. هولاکو همه علما را از شیعه و سنی جمع کرد و این سؤال را از آنان پرسید که کدام حاکم بهتر است: کافر عادل یا مسلمان ظالم؟ همگی از پاسخ گویی سرباز زدند، مگر علی بن طاووس که پاسخ گفت و دیگران تأیید کردند.

به نظر می رسد، عموم فقهای شیعه همواره و به عنوان یک سنت تاریخی از دستگاه های حکومتی، اعم از سنی مذهب و یا شیعی، دوری می کردند. البته، فقهای شیعه همیشه در اندیشه حفاظت از جامعه و کیان اسلامی بوده اند. به عنوان نمونه، به رغم ظلم و ستم هایی که دولت عثمانی نسبت به شیعه روا می داشت و به قلع و قمع آنان می پرداخت و فقهای شیعه را از امور سیاسی و حتی از ساده ترین حقوق انسانی محروم کرده بود، ولی با این همه، این رفتارها موجب آن نشد که مرجعیت شیعه در جریان جنگ جهانی اول به دفاع و حمایت از دولت عثمانی برنخیزد، بلکه این علمای شیعه بودند که اعلام جهاد کردند و در مقابل لشکریان انگلیسی در بندر فاو (در سال 1914 م.) در جنوب عراق صف آرایی کردند.

علمای اهل سنت و دولت عثمانی

دولت عثمانی در اواخر قرن 13 میلادی تأسیس شد. عثمانیان در اصل قبیله ای ترکمنی بودند که در ساحل شرقی دریای مرمره در جنوب قسطنطنیه - پایتخت دولت بیزانس - می زیستند. 31

دولت و سپاه عثمانی از نظر عقیدتی پیرو مسلک صوفیه و جزو فرقه مهم آن یعنی بکتاشیه بودند و همین اعتقاد دینی، در فتوحات و کشورگشایی های دولت عثمانی نقش چشمگیری داشت. طریقه بکتاشیه، معجونی از تصوف و تشیع است. بدین گونه که اینان معتقد به ائمه اثنی عشر و در رأس آنها امام علی (علیه السلام) هستند. 32 لشکر (انکشاری) عثمانی به گونه ای سازماندهی شده بود که در هر گردان مرشدی ملقب به بابا وجود داشت. وظیفه این شیخ بکتاشی، ارشاد سپاهیان و آموختن آداب طریقه و مناسک آن به لشکریان بود. 33 فعالیت های فرقه ای صوفیه از جمله قادریه، نقشبندیه، و خلوتیه در مناطق میانی امپراتوری عثمانی گسترده بود و در مقاطع مختلف توانست عده ای از علمای اهل سنت را جذب خود کند. اتحاد میان این علما و دراویش به گونه ای بود که در جشن ها و مراسم دینی به طور مشترک شرکت می جستند و به تقویت و تحکیم این طریقه کمک می کردند. 34 البته، چنین اتحادی توانست گروه های کوچک و پراکنده در جامعه را گرداگرد هدفی واحد جمع کند تا از منافع گروهی خود در مواقع لزوم در راه هدفی برتر چشم پوشی کنند. 35 پیروان طریقه بکتاشیه تا آخرین مراحل حیات دولت عثمانی به بقای خود ادامه دادند و مناصب حکومتی

و اداری و نظامی را در دست داشتند. از جمله آنان می توان از حاکم بغداد علی رضا پاشا در سال 1830 نام برد.

دولت عثمانی و خلافت مسلمین

پس از گذشت دو قرن از سلطه عثمانیان، آنان در اندیشه اسلامی کردن حکومت خود افتادند. حکمرانان عثمانی در ابتدا توجهی به اسلامی کردن حکومت و ایجاد منصب خلافت برای خود نداشتند، اما پس از مطرح شدن مسأله خلافت در دولت عثمانی، این امر موجب تقویت نفوذ عثمانیان و سیطره گسترده و بی مانندشان در سرزمین های اسلامی شد. 36 سلطان سلیم پس از فتح مصر، در سال 1517 م. وارد قاهره گردید. در آنجا حاکمی از خاندان بنی عباس به نام متوکل علی الله حکومت می کرد. به گفته مورخان وی حق خلافتش را به سلطان سلیم واگذار کرد و یادگارهای پیامبر را که، بیرق و شمشیر و عبا بود، به وی داد و کلیدهای حرمین شریفین یعنی مسجدالحرام و مسجد الرسول (صلی الله علیه و آله) را به او تسلیم کرد. از آن هنگام بود که سلطان عثمانی ملقب به امیرالمومنین و خلیفه رسول الله شد. 37 گروهی از مورخان و محققان، در وقوع این حادثه تاریخی شبهه کرده اند و آن را افسانه ای بیش نمی دانند. یکی از این محققان در این باره می گوید: پس از مرگ سلطان سلیم، عثمانیان در اندیشه استفاده از منصب خلافت افتادند. به همین دلیل، سیاستمداران و مؤرخانشان افسانه واگذاری و انتقال خلافت از بنی عباس به عثمانیان را ساختند. 38 توماس ارنولد، در کتاب خود به نام خلافت می گوید: انتقال خلافت به قسطنطنیه، با بیعت خلیفه عباسی با سلطان سلیم و واگذاری خلافت به او، وهم و خیالی بیش نیست. اولین کسی که چنین افسانه ای را نگاشت نویسنده ای از قسطنطنیه به نام اوهسون در کتابی تحت عنوان لوحه عامة للامپراتورية العثمانية است. این جریان بدون تحقیق و بررسی منبع تاریخی از وی نقل شد و انتشار یافت. بروکلمان نیز مسأله واگذاری خلافت را افسانه ای بیش نمی داند. جورج انطونیوس نیز این جریان تاریخی را فاقد سند و دلیل کافی می داند؛ چرا که به هیچ منبعی که معاصر با حادثه نوشته شده باشد، منتهی نمی شود.

ما در اینجا در صدد نفی یا اثبات این جریان تاریخی نیستیم، ولی به نکته ای در این زمینه اشاره می کنیم و آن این که بیش تر شبهه کنندگان این موضوع را غربیان تشکیل می دهند که به سبب نزاع تاریخی میان اروپاییان و دولت عثمانی، انگیزه هایی در سلب مشروعیت خلافت عثمانیان داشتند؛ چنان که نفی این واقعه، تأثیری در حقیقت تاریخ و تأثیرات فکری و عقیدتی مسلمانان در آن برهه و حتی در تفکر سیاسی اسلامی امروز ندارد. دولت عثمانی توانست از عامل مهم و اساسی دین و مذهب بهره جوید و حکومتی سیاسی، دینی بنیان نهد و اطاعت خود را بر جوامع تحت سلطه اش واجب گرداند. از سویی، توانست قومیت ها و فرهنگ های گوناگون و مناطق مختلف را با اهرم دین زیر سلطه و سیطره خود قرار دهد و این آرزوی هر مسلمانی است که حکومت اسلامی متمرکز و واحدی بر اساس شرع مقدس اسلام تشکیل شود که نتوان در مشروعیت آن شک کرد و به قوانین و مقررات وضع شده از سوی آن حکومت بی اعتنایی نمود؛ چرا که چنین قوانینی وجهه شرعی یافته و مخالفت با آن جایز نخواهد بود و زیر پا نهادن آن گناهی بزرگ محسوب شده و مجازات های سنگینی از سوی دولت مورد نظر در پی خواهد داشت.

در مقابل این دیدگاه دینی و سیاسی، احساس آزاردهنده ای که آمیزه ای از تقدس و ترس بود در جوامع مسلمانی که در سیطره عثمانی بودند به وجود آمد. این احساس، ناشی از اعتقاد به مفهومی اسلامی بود که اطاعت اولی الامر را واجب می دانست. چنانچه در ابلاغیه ای که توسط حکومت عثمانی میان علمای آن زمان توزیع شد - تا به عنوان راهنما و الگویی برای موعظه ها و خطابه ها قرار گیرد - آنان ملزم گردیدند تا مردم را به استناد آیه شریفه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم»¹⁷¹؛ به اطاعت و حرف شنوی از حکومت ترغیب و تشویق نمایند.

از دیگر عوامل ترس و رعب در میان مردم، قدرت و تحرک نظامی گسترده دولت عثمانی و پیروزی هایی بود که یکی پس از دیگری نصیب آنان می شد. آنان در اروپا پیشروی کردند و به گسترش بلاد اسلامی پرداختند. این موفقیت های پی در پی، از سویی این تصور را در اذهان مردم به وجود آورده بود که دولت عثمانی شکست ناپذیر است و از جانب خداوند مدد و یاری می شود و از سوی دیگر، مردم را در موضع انفعال و تسلیم قرار می داد. در میان لشکریان عثمانی نیز اعتماد بی حد و حصری نسبت به سلطان سلیم وجود داشت، به طوری که او را تأیید شده از سوی خداوند می دانستند و معتقد بودند که نامش در قرآن آمده است و با وجود چنین رهبری همیشه به پیروزی خواهند رسید. 39 دولت عثمانی از میان مذاهب اهل سنت، مذهب حنفی را انتخاب کرد؛ چرا که در میان مذاهب اهل سنت، فقط مذهب حنفی امکان خلافت را برای غیر قریش جایز می دانست و سایر مذاهب، بنابر حدیث پیامبر، معتقد بودند که خلفای پیامبر تنها از قریش هستند. 40

فقه های اهل سنت و مواضع تاریخی آنان

با بررسی تاریخ اسلام، نمی توان دوگانگی سیاسی، فکری، روحی و یا شرعی میان فقه های اهل سنت و حکومت های سنی مذهب یافت؛ چرا که علمای اهل سنت همواره در خدمت دستگاه حکومتی بودند. این روند از دولت امویان، که برخی از صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را به خدمت اهداف سیاسی و فکری خود گرفتند، آغاز گشت و در دولت های بنی عباس، سلجوقیان، ایوبیان، مملوکیه و عثمانی ادامه یافت و در تمام این مراحل تاریخی، دستگاه دینی اهل سنت عاملی برای مشروعیت بخشیدن به حکومت بود و به حمایت از سیاست های خلیفه و توجیه اعمال ضد دینی و رفتار وحشیانه او در مواجهه با معارضان و مخالفان می پرداخت. این رویه ای شناخته شده و مرسوم در میان فقه های اهل سنت بود، به طوری که عالم سنی، بیشتر شبیه یک کارمند دولت بود؛ زیرا برای تأمین مخارج زندگی خود نیازمند دولت بود و به فرمان حکومت از جایی به جای دیگر نقل مکان می کرد و حقوق وی وابسته به میزان رضایت حکومت از او بود. دولت عثمانی نیز همین روش را در قبال علمای اهل سنت پی گیری کرد. ولی به دلیل شرایط خاص زمان و پیشرفت نظام اداری و وسعت امپراتوری خود، اقدام به تأسیس مراکز و سازمان هایی کرد که کلیه امور دینی را زیر نظر داشته

باشند و نیازمندی های دینی میلیون ها مسلمان را، که در مناطق مختلف و با قومیت های گوناگون در زیر سیطره امپراتوری عثمانی به سر می بردند، تأمین نماید.

یکی از مستشرقین به نام هاملتون در این باره می گوید: وظیفه مهم علمای اهل تسنن حفظ جامعه اسلامی بود؛ چرا که جامعه اسلامی دارای یکپارچگی و انسجام خاص خویش است و تا حد زیادی قومیت های مختلف را در خود حل و جذب می کند و حد و مرزهای سیاسی و جغرافیایی نیز آن را از میان نمی برد. از سویی، نظام دینی با نظام سیاسی و دولتی متفاوت است؛ زیرا نظام های حکومتی، قدرت نفوذ و سیطره خود را بر جامعه از طریق قدرت نظامی و زور به دست می آورند. اما قدرت نظام دینی، ناشی از خضوع و کرنش مردان و زنانی است که به اختیار خود، در مقابل آن سرتعظیم فرود می آورند. در واقع، دین منادی ارزش های والایی می باشد. از سوی دیگر، سازمان دینی به گونه ای است که افراد در جامعه دینی می توانند مستقیماً با آن در ارتباط باشند. البته، میزان قدرت و استحکام سازمان دینی از یک سو، وابسته به ارزش های دینی مورد قبول عامه مردم و دیندارانی است که بدان پایبندند و از سوی دیگر، وابسته به این است که علمای دینی جایگاه والای خود را به عنوان مدافعان و پرچمداران این ارزش ها حفظ کنند.

مؤسسات و سازمان های دینی

وقتی مبنای ایدئولوژی حکومتی بر اساس دین باشد و خلیفه مشروع بودن دستورات و اوامر خود را مستند به دین کند، در چنین شرایطی، طبیعی خواهد بود که حکومت در تأسیس مؤسسه های دینی همت گمارد. با توجه به نفوذ و احترامی که علما در جامعه از آن برخوردارند، دولت عثمانی از آنان در مسؤولیت های مختلف اجتماعی از قبیل، عهده دار شدن امور قضایی که نیازمند به افراد آگاه در فقه اسلامی است و همچنین در حل و فصل منازعات و اختلافات میان مردم و در شهرها و روستاها بهره جست. وظیفه و نقش دیگر سازمان دینی مشروعیت بخشیدن به قوانین و مقررات حکومتی بود؛ زیرا فتواهایی که توسط فقها صادر می شد زمینه را برای اداره جامعه از سوی خلیفه، به ویژه در بحران های سیاسی و مقابله با دشمنان مهیا می ساخت. همان گونه که اشاره شد، در ابتدا، عثمانیان قضاتی را در میان سپاه خود تعیین می کردند که به این افراد «قاضی عسکر» می گفتند. این قاضی، در مرکز فرماندهی نظامی در میدان جنگ همراه نظامیان بود. عثمانیان در پی فتح سرزمین های مسیحی نشین، از نظام کلیسایی آنان تأثیر پذیرفتند. در پی تحکیم منصب قاضی عسکری در دولت عثمانی، که از اختیارات زیادی برخوردار بود و نیز به دلیل توسعه امپراتوری، دولت عثمانی مجبور شد منصب قاضی عسکری را به دو بخش تقسیم کند: یک بخش را به سرزمین های اروپایی، که در سیطره عثمانیان بود، اختصاص دهد؛ وظیفه این مرکز تعیین قضات برای قسمت اروپایی بود. بخش دیگر، مسؤول قضاوت در سرزمین های آسیایی شد. این قضات در امور مربوط به ارث، ازدواج و آزادی بردگان، که مربوط به نظامیان می شد، به قضاوت می پرداختند. البته، رسیدگی به این امور برای عموم مردم به عهده ملاها و قضات عادی بود. 41

دولت عثمانی مدارس متعددی را برای تربیت علما و قضات در بورسا، ادرنا و استانبول تأسیس کرد که فارغ التحصیلان آن در مراکز حکومتی مشغول به کار شدند. به دلیل امتیازات ویژه ای که برای این طبقه از جامعه در نظر گرفته می شد، پس از چند سال قشر عظیمی از علما و قضات به وجود آمد که در نتیجه دولت عثمانی مجبور به وضع شروط و مقرراتی برای ترفیع درجه در این شغل گردید. از جمله این شرایط، خدمت در مدارس و تدریس در آن ها بود. این دوره خدمت چهل سال به طول می انجامید و پس از این دوره بود که به قاضی یا عالم دینی منصب بالاتری واگذار می شد. 42 این شرایط، رقابت سختی را در میان متقاضیان بی شمار به وجود می آورد تا بتوانند به منصب های محدود دست یابند. علاوه بر مشکل فراوانی افراد متقاضی در این شغل، بی توجهی طلاب به تحصیل علوم دینی از دیگر مشکلات بود؛ زیرا تمام تلاش آنان پیوستن به سپاه عثمانی بود تا به امتیازات زیادی که در آنجا وجود داشت دست یابند غافل از این که، خدمت در سپاه عثمانی و در میان نظامیان نیازمند نیرو و صبر و شکیبایی و جسارت بود.

اختیارات شیخ الاسلام

لقب «شیخ الاسلام» در دولت عثمانی، به مفتی استانبول که ریاست علما را بر عهده داشت اعطا می شد. منصب شیخ الاسلامی، عهده دار امور مشاوره ای و نظارتی بود؛ بدین معنی که تأیید تصمیمات و احکام صادره از سوی دستگاه حکومتی از نظر انطباق و هماهنگی آن با شریعت اسلام - بدون دخالت در امور قضاوت - از وظایف اصلی او محسوب می شد. 43 به تدریج، بر نفوذ و قدرت شیخ الاسلام در دولت عثمانی افزوده شد، ولی همواره این قدرت و نفوذ در کنار قدرت برتر در حکومت عثمانی قرار می گرفت؛ بدین معنا که گاهی به نفع سپاه انکشاری، بر ضد سلطان عثمانی فتوا صادر می کرد و گاهی به نفع سلطان عثمانی و بر ضد سپاه انکشاری. 44 به عنوان نمونه، در شورش نظامی که سپاه انکشاری در سال 1807 م بر ضد اصلاحات جدید سلطان سلیم سوم انجام داد، به دلیل موقعیت نظامی و سیاسی برتر آنان، شیخ الاسلام نیز فتوایی صادر کرد که مفاد آن چنین بود: هر سلطانی که رسم و رسوم و عادات فرنگی را ترویج و مردم را به تبعیت از آن وادار کند، صلاحیت حکومت داری ندارد. به واسطه همین فتوا بود که سلطان سلیم سوم عزل شد و سلطان مصطفی به جای وی به حکومت رسید. 45 از زمان سلطان سلیمان، منصب شیخ الاسلام هم طراز با مقام صدراعظم یا نخستوزیر شد و فقط این دو مقام بود که مستقیماً از سوی سلطان تعیین می گردید و در جشن ها و مراسم مختلف شاهانه بر دیگران مقدم می شدند. صدراعظم نیز ملزم به ارتباط مستمر با شیخ الاسلام بود تا در امور حکومتی با او مشورت کند. به دلیل دخالت های گسترده شیخ الاسلام در امور سیاسی، شیخ مجبور به انتخاب مباحثی خاص گردید که به او لقب تلخیص چی داده شد. همچنین به دلیل استفتائات و سؤالات شرعی بسیاری که از شیخ می شد، بخشی بنام فتوا خانه تأسیس گردید. این بخش تحت نظارت فردی ملقب به الفتوی امینی قرار داشت. البته همه این منصب ها توسط علمایی که در مرتبه خاصی بودند سرپرستی می شد. در هنگام جنگ نیز سیاست گذاری های حکومتی با موافقت شیخ انجام می گرفت. 46 بنابراین، می

توان نتیجه گرفت که این منصب تأثیر بسزایی در حوادث و تصمیمات حکومتی در دولت عثمانی داشته است.

شیخ الاسلام و فتوای مَهْلَك و ویرانگر

در خلال سده هایی که دولت عثمانی بر مسند قدرت بود، همواره علمای اهل تسنن و در رأس آن ها شیخ الاسلام از نظر سیاسی، فقهی و دینی در کنار دولت عثمانی قرار داشتند و از موضع گیری های حکومت حمایت می کردند. این علما، تصمیمات و سیاست های حکومت را مورد تأکید قرار می دادند و سلاح نیرومند خود را که همان دین و مذهب بود، در دفاع و حمایت از دولت عثمانی و ایستادگی در مقابل دشمنان به کار می بستند.

در این مدّت طولانی، منصب شیخ الاسلامی نقش عمده ای در بسیاری از جنایات و خون ریزی هایی داشت که در اثر آن هزاران انسان در مناطق مختلف امپراتوری عثمانی جان باختند.

در ذیل به برخی از این فجایع انسانی که نقش ویران گری در حیات مسلمانان داشت اشاره می گردد:

1. صدور فتوا در جواز قتل شیعیان به بهانه و ادّعی ارتداد از اسلام: این امر در زمان حکومت سلطان سلیم در سال 1512 م. به وقوع پیوست که با هدف قلع و قمع و ریشه کنی هفتاد هزار شیعه صورت گرفت که در اثر آن چهل هزار زن و مرد و کودک کشته و بقیه زندانی شدند. 47

2. در سال 1723 م. شیخ عبدالله مفتی استانبول فتوایی صادر کرد که به وسیله آن، جهاد عمومی بر ضدّ شیعیان اعلام شد. بر اساس این فتوا، می بایست با شیعه جنگید و سرزمین ها را از وجود آنان پاک کرد. 48 هدف از این فتوا، توجیه حمله به ایران و سیطره بر سرزمین هایی بود که افغان ها در پی ساقط کردن دولت صفوی بر آن تسلط نیافته بودند. این فتوا در حمایت از میرمحمد افغانی صادر شد. در این باره، شیخ الاسلام به همین فتوا اکتفا نکرد، بلکه علمای اهل سنت را بر آن داشت تا در فتوایی دیگر این فتوا را تأیید کنند.

3. صدور فتوا برای کشتن اشرف خان حاکم افغانستان، با این که وی سنی مذهب بود. دلیل این امر آن بود که وی فرستاده خود را همراه با طومار و استشهادیه ای - که در آن نوزده فقیه افغانی فتوا به جواز وجود چند خلیفه در یک زمان داده بودند - روانه استانبول کرده بود. هدف از این طومار مشروعیت بخشیدن به حکومت اشرف خان بر ایران بود. پس از دریافت این فتوا، که از سوی علمای افغان امضا شده بود، فقهای استانبول به ریاست شیخ الاسلام گردهم آمدند و درباره این درخواست و آثار آن بر اقتدار دولت عثمانی بحث و بررسی کردند. در نتیجه، فتوایی متضاد با فتوای علمای اهل سنت افغانی صادر کردند و برای فتوای خود به حدیثی استناد کردند که بر اساس آن اگر مردم با دو خلیفه بیعت کردند دومین از آن دو خلیفه باید کشته شود. بنابراین فتوا بود که سلطان عثمانی فرمان جنگ با اشرف خان را به عنوان فردی یاغی صادر کرد. در این جنگ دوازده هزار نفر از مسلمانان کشته شدند. در آن زمان شیخ عبدالله سویدی که در میان علمای عراق بالاترین مرتبه را داشت نیز فتوای شیخ الاسلام را تأیید کرد. 49 به نظر می رسد تعصب و انگیزه سیاسی و احساس خطر از نفوذ در امپراتوری عثمانی، موجب صدور چنین فتوایی از سوی شیخ الاسلام گردید، نه وجود دو خلیفه در یک زمان؛ چرا که تاریخ خلافت اسلامی نشان می دهد حتی سه خلیفه نیز در یک زمان بر مسند قدرت بوده اند. به عنوان نمونه، می توان از خلیفه عباسی در بغداد و خلیفه فاطمی در مصر و خلیفه اموی در اندلس نام برد. این هر سه خلیفه در یک زمان حکومت می کردند. در این باره، بیش از این مذاهب اهل سنت چاره جویی کرده بودند. به عنوان مثال، ابوالحسن ماوردی، فقیه شافعی مذهب معتقد بود که حکمرانان اسلامی که به حکومت رسیده و خود را خلیفه مسلمین نامیده اند بایستی مورد تأیید قرار گیرند تا وحدت اسلامی حفظ شود. 50

4. با محمدعلی پاشا حاکم مصر نیز همچون اشرف خان برخورد شد. در سال 1832 م. مجلس شرع در استانبول منعقد شد و در مورد سرپیچی محمدعلی پاشا از حکومت عثمانی تصمیم گیری شد. این مجلس متشکل از امام جامع ایاصوفیا و امام جامع سلطان احمد و سه تن از مفتیان و چهارده نفر از قاضیان عسکر و دوازده نفر از قضات محکمه ها و نه نفر از رؤسای دربار و مدارس شاهانه بود. حکم این مجلس درباره محمدعلی پاشا این بود که وی را باید در میان حیوانات وحشی انداخت تا کشته شود. مفتی دیگری نیز محمدعلی پاشا را شیعه و مرتد دانست. در مقابل، علمای الازهر مصر حکم صادره از سوی شیوخ استانبول را مردود دانستند. 51

5. در سال 1741 م. نادرشاه سفیری را به سوی سلطان عثمانی گسیل داشت و از او خواست تا مذهب جعفری را به رسمیت بشناسد. سلطان عثمانی پس از دریافت این پیام، مجلسی را از علمای استانبول ترتیب داد و در این باره از آنان نظرخواهی کرد. علمای استانبول در پاسخ، شیعه را خارج از اسلام دانستند و فتوا به جواز قتل و به اسارت گرفتن آنان دادند. 52 در پی این فتوای بی رحمانه، جنگی میان طرفین درگرفت که در نهایت به اشغال عراق توسط نادرشاه انجامید.

6. وجود جنگ قدرت شدید بر سر تصاحب حکومت در میان خانواده سلطنتی، سلطان سلیم را در آغاز به دست گرفتن حکومت، بر آن داشت تا فتوایی را از شیوخ آن زمان در وجوب قتل برادرانش، به دست آورد. صدور این فتوا به بهانه جلوگیری از فتنه نزاع برادران سلطان سلیم بر سر حکومت عثمانی در آینده بود. 53 این در حالی بود که خود سلطان سلیم نیز در میان رقابت با سایر برادرانش به حکومت رسید. سلطان سلیم در پی این فتوا تعدادی از برادرانش را کشت و عده ای دیگر از برادران وی برای حفظ جان خود به ایران گریختند.

7. از دیگر جنایات دستگاه مذهبی در دولت عثمانی، صدور فتوایی بود که بر اساس آن، ایرانیان اعم از مسلمان و غیرمسلمان و یا پناهندگان و شهروندان باید کشته شوند. این کشتارها شامل شیعه و سنی و مسلمان و مسیحی می شد. برای نمونه، می توان از قتل عام کردهای سنی مذهب توسط سلطان سلیم نام برد. این جنایت در مسیر حرکت او از کردستان برای جنگ چالدران - که با صفویان صورت گرفت - رخ داد. پس از پیروزی در این جنگ نیز به دستور سلطان سلیم همه اسرا به قتل رسیدند و از جمجمه های آنان در

در جنگ مرج دابق در سال 1516 م. دو لشکر سلطان عثمانی و حاکم مصر به رهبری قانصو الغوری به ستیز پرداختند. همه کشته ها در این جنگ سنی مذهب بودند. پس از این جنایت، می توان از کشتار 171#&حصص؛ و کشتار دمشق و کشتار بیش از پنجاه هزار انسان پیش از فتح قاهره نام برد. این کشتارها در مکه و مدینه، پس از اشغال سرزمین حجاز نیز تکرار شد. 55 همچنین وقتی سلطان سلیم عثمانی خبر ارتباط میان دربار صفوی و پادشاه مجارستان و همکاری آنان بر علیه امپراتوری عثمانی را شنید، فرمانی مبنی بر قتل اسرای ایرانی در بند صادر کرد. 56

از دیگر جنایاتی که عثمانیان مرتکب شدند زمانی بود که سلطان مراد در سال 1639 م. وارد بغداد شد. وی دستور داد هر کجا ایرانی یافتند، او را به قتل برسانند. این در حالی بود که، عده زیادی از ایرانیان به پادگان نظامی منتصر که متعلق به عثمانی بود پناهنده شده بودند، با این وجود، همگی کشته شدند. در میان این عده، سید زایر ایرانی بودند که در آن ایام برای زیارت کاظمین به بغداد آمده بودند. هزار اسیر را نیز به نزد سلطان فرستادند که همگی گردن زده شدند. از این پس، دیگر هیچ ایرانی در آنجا زنده نماند. مورخان عثمانی تعداد کشته شدگان این حادثه را 30 هزار نفر ثبت کردند. 57 پس از تسلط عثمانیان بر شام نیز سه کشتار فجیع در سال های 1841 و 1845، 1860 به وقوع پیوست. آخرین آن گسترده تر و اسفربارتر بود. در جریان این فجایع، بیش از شصت روستای مسیحی در لبنان به آتش کشیده شد و دوازده هزار نفر کشته شدند. در همان سال نیز کشتاری در محلات مسیحی نشین شهر دمشق به وقوع پیوست. در پی این جنایات، دولت های اروپایی تصمیم گرفتند تا در این زمینه چاره اندیشی کرده و بر ضد دولت عثمانی وارد عمل شوند. دولت عثمانی نیز برای پیشگیری از این اقدام، هیأتی را برای تحقیق در این خصوص به دمشق گسیل داشت. عده ای از مسببان این جنایات به اعدام، حبس و تبعید محکوم شدند. در میان تبعیدشدگان، می توان از مفتی حنفیه و مفتی شافعی، رئیس الاشراف و رئیس العلماء نام برد. 58 همه این جنایات، زیر نظر قاضی عسکر، که در سپاه عثمانی بود، صورت می پذیرفت. نکته عبرت آموز در تاریخ عثمانی که نباید این را فراموش کرد آن است که در زمانی که لشکر عثمانی در شرق این امپراتوری مشغول جنگ با مسلمانان و کشورگشایی بود، مسلمانان اندلس در معرض هجوم گسترده صلیبیان بودند. سلطان سلیم علی رغم این که مسلمانان اندلس از او تقاضای کمک کرده بودند، آن جا را در برابر شمشیرهای برهنه و بی رحم صلیبیان رها کرد. 59

8. از دیگر نقاط ضعف منصب شیخ الاسلامی آن بود که در مقابل منکرات و مفاسد سلاطین عثمانی سکوت می کرد. مثلاً، سلطان مراد که فردی مغرور، بی اعتنا به جان انسان ها، خوش گذران و شراب خوار بود 60 هیچ مانعی را بر سر راه خود نمی دید.

مدارج و رتبه های دینی و امتیازات آن در دولت عثمانی

علاوه بر منصب شیخ الاسلامی، مناصب بالای دیگری نیز برای علمای اهل تسنن در حکومت عثمانی وجود داشت. از آن جمله می توان به منصب قضاوت در شهرهای بزرگ امپراتوری - چهار شهر بزرگ ساریوو، صوفیه، بلغراد و فلیوپولیس در اروپا و شش شهر بزرگ مرعش، بغداد، عینیات، کوتاهیه، قونیه و دیار بکر در آسیا - اشاره کرد. علاوه بر این منصب، منصب قاضی عسکری و قاضی استانبول وجود داشت. در مرتبه پایین تر، منصب قضاوت در شهرهای مقدس بود. همچنین قضاوت دو شهر قدیمی بورصا و ادرا و دو شهر بغداد و قاهره که پیش از آن مرکز خلافت اسلامی بوده اند و قضاوت شهرهای دیگری مانند قدس، ازمیر، حلب، سالونیک و ینی شهر نیز مناصب خاص خود را داشتند. 61

علمای دیگری نیز که در دربار مشغول به کار بودند که به آنان معلم یا خوجه می گفتند. وظیفه آن ها آموزش مسائل دینی به سلطان بود. این علما دارای شأن و منزلتی بالا و هم طراز با شیخ الاسلام بودند. 62

منصب امام جماعتی نیز به دو تن از علما که در مسجد سرای یا هر مسجد دیگری که سلطان در روزهای جمعه در آن نماز می خواند، داده می شد. از جمله امتیازهای آنان این بود که می توانستند مانند وزیران عباى سمور به تن کنند و هر یک دفترکاری متشکل از منشی و کارمندان متعدد داشته باشند. همچنین به این عده از مشایخ، اجازه حضور در مراسم ویژه معرفی و بیعت با سلطان جدید و جشن عید فطر و قربان داده می شد. آنان در صبح روزهای جمعه می توانستند با صدراعظم ملاقات کنند. از دیگر امتیازهای آنان، کالسکه های مخصوصی بود که برای رفت و آمد از آن استفاده می کردند. 63 همچنین، از پرداخت مالیات های گوناگون معاف بودند و اموالشان مصادره نمی شد 64 و از مصونیت ویژه در برابر اعدام و مجازات های سخت و شدید برخوردار بودند. آنان روابط حسنه ای با حاکم شهر و امرای نظامی داشتند.

آنچه در منابع تاریخی درباره اموال و ثروت های علما و مشایخ در دوره حکومت عثمانی بیان شد، گویای آن است که بسیاری از آنان از ثروتمندان جامعه محسوب می شدند. البته، بخشی از این علما پیش از تصدی مناصب دینی، مشغول تجارت و صنعت بوده و بر این عقیده بودند که دریافت حقوق و مقرری و کسب درآمد از راه هایی که در شریعت وارد نشده غیر قانونی و نادرست است. 65 و به همین دلیل، علمایی که زاهدانه زندگی می کردند و از فقر رنج می بردند، کسانی بودند که از مناصب دولتی و مزایای آن کناره گیری می کردند. 66 فرزندان علما نیز از تصدی مناصب نظامی و اداری سرباز می زدند.

در زمان عباسیان برای جذب علویان به حکومت و محدود کردن مخالفت مداوم آنان، منصبی به نام 171#&نقابۃ الاشراف؛ ایجاد شد. سلطان عثمانی این منصب و مسؤولیت، را معمولاً به بزرگان سادات و کسانی بود که نسبشان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می رسید اعطا می نمود. وظیفه صاحب این منصب سرپرستی و اداره امور مربوط به خاندان پیامبر بود. مآوردی در کتاب احکام سلطانی، فصلی به این منصب و اختیارات مربوط به آن اختصاص داده است. این رویه، در حکومت های پس از بنی عباس نیز ادامه داشت. در زمان حکومت عثمانیان نیز برای اولین بار در زمان سلطان بایزید ثانی چنین منصبی ایجاد شد. نقیب الاشراف در دولت عثمانی دارای وظایف مهم و امتیازات ویژه ای بود. نقیب، در تمام عمر عهده دار این مسؤولیت بود و نمی توانست از آن استعفا نماید،

مگر در صورت ارتقا به منصب شیخ الاسلامی. نقیب ارشد، بر نقیب های مناطق گوناگون ریاست داشت. 67 البته، نقیب های مناطق مختلف از قدرت گسترده تری نسبت به نقیب ارشد، که در استانبول بود برخوردار بودند. به عنوان نمونه، منصب نقابت در مصر دارای وظایفی اجتماعی و دینی بود، ولی در بیش تر شهرهای سوریه جنبه سیاسی و نظامی داشت. به دنبال این امر، در دمشق و حلب که بسیاری از نظامیان مدعی سیادت بودند، با سپاه انکشاری در آن مناطق به جنگ پرداختند.

از نشانه های ظاهری سادات، عمامه های سبزی بود که بر سر می گذاشتند و از نظر اجتماعی دارای امتیازات خاصی بودند. از جمله این ویژگی ها، این بود که نمی شد آنان را در برابر نقض قانون محاکمه و مجازات کرد مگر به دست یکی از سادات. همچنین تنها اعدام سید با موافقت نقیب ممکن بود و در مواردی که این افراد محکوم به تعزیرات می شدند، می بایست پیش از اجرای حکم عمامه سبز آنان با احترام برداشته و بوسیده می شد و به کناری گذاشته می شد، سپس حکم در مورد آنان اجرا می شد. در مصر نیز زندانی خاص برای محکومان سادات وجود داشت.

چون سیادت امری موروثی و قابل انتقال از پدر و مادر بود، در نتیجه، بسیاری از اشخاص به راست و دروغ خود را منتسب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دانستند. آنچه درباره مشاغل این قشر از جامعه می توان گفت این که، آنان مشاغل دینی را انتخاب نمی کردند، بلکه به مشاغل مختلف در جامعه مشغول بودند و بسیاری از آنان از نظر اجتماعی از طبقات پایین جامعه محسوب می شدند.

به عنوان نمونه، یکی از افراد خاندان گیلانی که از سادات بود، به شغل زین سازی در حلب مشغول بود. 68 در بدو ورود نیروهای انگلیسی به عراق، شیخ عبدالرحمن گیلانی نقیب الاشراف عراق بود. وی پس از تأسیس دولت جدید در عراق، نخستین کسی بود که بر این منصب تکیه زد. لازم به یادآوری است که خاندان گیلانی منسوب به شیخ عبدالقادر گیلانی مؤسس طریقه قادریه بودند که پیروان بسیاری داشت و در مناطق غربی آسیا دارای منزلت و محبوبیت بود. پیروان این طریقه در سال 1700 میلادی به حکومت رسیدند، اما حکومت آنان با ظلم و ستم همراه بود، به گونه ای که در سال 1730 م. مردم شورش کردند و آنان را کنار زدند. در پی این حادثه، نقابت نیز به خاندان دیگری انتقال یافت.

طبقه آریستوکراسی دینی

علما و فرزندان و خانواده آنان، طبقه خاص اجتماعی را در جامعه عثمانی تشکیل می دادند و از اختیارات و امتیازات و نفوذ زیادی برخوردار بودند. این قشر از جامعه، دارای رسوم و عادات و رفتار خاص و اطرافیان و هواداران ویژه ای بودند. از دیگر امتیازات این طبقه، مسؤولیت های مهمی بود که بر عهده داشتند و از آزادی عمل زیادی برخوردار بودند. این مزایا و امکانات موجب گردید تا روز به روز بر تعداد استادان و قضات این طبقه افزایش یابد تا آنجا که برای تصاحب یک منصب، گاهی نزدیک به پانزده تا بیست نفر داوطلب وجود داشت. برای اصلاح چنین وضعی، در قرن 18 م. مدت خدمت در مسؤولیت ها محدود گشت و مثلاً شغل ملایی یک سال و مدت شغل قضاوت یک سال و نیم تعیین شد. 69 این مناصب و امتیازات، به صورت ارثی به فرزندان انتقال می یافت و بر خلاف سایر کارمندان دولتی، این قشر از مصادره املاک مصون بودند.

از جمله اقدامات سلطان عبدالحمید پس از به حکومت رسیدن این بود که مدارس دینی بسیاری را در شهر استانبول تأسیس کرد تا جایی که تعداد طلاب آن شهر به چهل هزار نفر رسید. از دیگر اقدامات سلطان عبدالحمید، معاف کردن علما و طلاب دینی از خدمت سربازی بود که این امر موجب شد تا مردم برای رهایی یافتن از نظام وظیفه 70 به حوزه ها هجوم آورند. این هجوم و استقبال گسترده، برای دستیابی به مشاغل دولتی با هدف ثروت اندوزی، طبقه ای از شیوخ مرفه و اشرافی را به وجود آورد که همواره در پی حفظ منافع و امتیازات خود بود. در مقابل، وظیفه اصلی خود را که دفاع از حریم دین و احکام شرعی و مقابله با ظلم و ستم و حمایت از مظلومان و ضعیفان بود به فراموشی سپرده بود. انحطاط این طبقه تا جایی پیش رفت که حاضر بودند برای کسب منافع دنیوی دین فروشی کنند و مسائل اخلاقی و ارزشی را زیرپا گذارند. جب هاملتون در این زمینه می نویسد: این طبقه در برابر درباریان، که افرادی فاسد بودند، انعطاف پذیر بود و به خواست های آنان تن می داد تا جایی که سازگاری و هم رنگی با شرایط موجود نشانه قدرت به شمار می رفت. به همین دلیل بود که علمای درباری از خطاها و گناهان روشن درباریان و صاحب منصبان با توجیهاتی سست و بی مایه می گذشتند. در واقع، برخوردی دوگانه در پیش گرفته بودند. 71

جب هاملتون در جای دیگری از کتاب خود، به مثال دیگری از رفتار مصلحه کارانه علمای اهل سنت مکه و مدینه در اوایل قرن 19 اشاره می کند، سند آن نیز تاکنون در مکه موجود است. این سند را شریف مکه و علمای مذاهب چهارگانه اهل سنت در 14 ذی القعدة 1225 امضا کردند و بر اساس آن گواهی دادند مذهب وهابیت تنها مذهبی است که به وحدانیت خداوند اقرار دارد و آنچه را که پیش از این در مکه و مدینه و سوریه و مصر و دیگر مناطق مسلمان نشین، به عنوان مراسم مذهبی وجود داشته، همه از مظاهر شرک است و جان و مال معتقدان به آن هدر است و اساساً هر که معتقد به مذهب وهابیت نباشد کافر است.

همچنین سندی در اداره اسناد ملی قاهره وجود دارد که بیانگر سپاسگزاری اهل مکه از محمدعلی به دلیل رها ساختن آنان از یوغ وهابیان است. در این نوشته، وهابیّان به عنوان ویرانگران جزیره العرب معرفی شده و عقاید آنان منحرف قلمداد شده است؛ چرا که آنان قابل به جسمانیّت خداوند هستند و خون مسلمان را بر خود مباح می دانند و زایران بیت الله الحرام را مانع می شوند. این سند در 10 محرم 1228 هـ. ق تدوین و توسط علما و بزرگان مکه از جمله مفتی مالکی محمد عربی البنانی و مفتی حنبلی محمد بن یحیی امضا شد. نکته جالب این که، این دو نفر جزو کسانی بودند که سند سابق را نیز که در دفاع از وهابیت بود امضا کرده بودند. 72 البته، شاید دلیل این امر تهدید و اربابی بوده که از طرف وهابیّان برای مجبور کردن این افراد برای تأیید وهابیت به کار برده شده است. دکتر علی الوردی در کتاب خود، نمونه های تاریخی را چنین بیان می کند: ابوتناء آلوسی، از بزرگان علمای عراق و صاحب فتوا و از مخالفان عثمانیان بود و به سبب همین مخالفت، مورد حمله تروریستی قرار گرفت و جان سالم به در برد. ولی پس از این حادثه،

زمانی که علی رضا پاشا حکمران عثمانی، آلوسی را به خود نزدیک کرد و همه مناصب را به او بازگرداند، وی در کتابی در تأیید سلطان به نام التبیان فی شرح البرهان فی اطاعة السلطان نوشت؛ در دیباچه این کتاب به مدیحه سرایی مفصلی نسبت به سلطان عثمانی و حاکم اسلامی پرداخت، و در ادامه، به مشروع بودن حکومت عثمانی و به وجوب اطاعت از سلطان عثمانی فتوا داد. پس از تألیف این کتاب، آلوسی شأن و منزلت ویژه ای در دستگاه حکومتی یافت و توسط سلطان عثمانی به منصب تدریس آستانه منصوب شد که مقامی افتخاری محسوب می شد. همچنین تولیت اوقاف مرجان، که درآمد زیادی داشت، به وی واگذار شد. الوردی در ادامه می گوید: این که آلوسی در مقابل قیام کنندگان بر ضد حکومت عثمانی موضع گیری کرد، امری عجیب است؛ زیرا پیش از این، خود وی در دو قیام بر ضد حکومت عثمانی شرکت کرده بود: یکی در سال 1831 به همراه داود پاشا و دیگری در سال بعد به همراهی عبدالغنی جمیل زاده. 73

طرح نزدیک سازی فرقه های اسلامی

در طول تاریخ اسلام کوشش های فراوانی برای نزدیک سازی مذاهب اسلامی و از میان بردن دشمنی و منازعات و تعصبات دینی و نیز حقد و کینه میان آن ها صورت گرفته است. اما در این میان، آنچه مانع از این نزدیکی می شد تعصب کوری بود که در پس برخوردهای حکومت های سنی با شیعیان وجود داشت؛ زیرا دستگاه های دینی اهل سنت هیچ گاه برخوردی خردمندانه و ملایمت آمیز با شیعه نداشتند و حکومت ها را در برخورد قهرآمیز با شیعیان یاری می رساندند و با صدور فتواهایی شیعیان را کافر و خونشان را مباح می دانستند. در صورتی که شیعه، کوشش های زیادی را برای حل این مشکل برداشته و در صدد ایجاد احترام متقابل میان مذاهب اسلامی بوده است. بدیهی است که هیچ گاه تلاش یک طرفه ره به جایی نخواهد برد؛ زیرا در سایه احترام همه مذاهب به یکدیگر، همزیستی مسالمت آمیز و انجام آزادانه و شعایر مذهبی امکان پذیر خواهد بود.

پس از فروپاشی سلسله صفویه در سال 1722 م. سرزمین ایران به مدت پنج سال در اشغال افغان ها بود. سپس نادرشاه در ایران قدرت را به دست گرفت و افغان ها و عثمانیان را، که مناطقی از ایران را اشغال کرده بودند، از ایران بیرون راند و دامنه حکومت خود را در آذربایجان و قفقاز توسعه بخشید و هند و افغانستان را به تصرف خود درآورد. وی آرزوها و اهدافی را در سر می پروراند. از جمله این آرزوها، این بود که مذاهب اهل سنت را متقاعد سازد تا مذهب تشیع را به رسمیت بشناسند. وی برای رسیدن به این هدف، کوشش هایی را برای نزدیک کردن مذاهب به یکدیگر انجام داد. از جمله هدایایی را برای مرقد ابوحنیفه فرستاد. همچنین هدایایی را به حرم ائمه (علیهم السلام) در کاظمین، کربلا و نجف فرستاد. اموال زیادی را در سال 1742 م. برای طلاکوب کردن گنبد حرم امام علی (علیه السلام) در نجف صرف کرد. 74 نادرشاه در این اندیشه بود که با این قبیل کارها، قدم هایی را در زمینه فکری و روحی و عاطفی برای نزدیک کردن مذاهب اسلامی بردارد.

نادرشاه در سال 1742 م. پیامی را برای سلطان عثمانی فرستاد و از وی خواست که مذهب جعفری را به رسمیت بشناسد. در پی این درخواست، سلطان عثمانی علمای استانبول را فراخواند و پیام نادرشاه را به اطلاع آنان رسانید. اما آنان حتی حاضر نشدند شیعیان را به عنوان جزئی از امت اسلامی بپذیرند. این پاسخ غیرمسئولانه، موجب بسیاری از جنگ ها و خونریزی ها شد و بر اثر آن، صدها هزار مسلمان کشته شدند؛ چرا که علمای اهل تسنن حتی حاضر به شنیدن سخن علمای شیعه و گفتگو با آنان نبودند و برای رسیدن به اتفاق نظر و دستیابی به اصول مشترکی که موجب از میان رفتن منازعات و حل سوء تفاهات شود، تلاش انجام نمی دادند. آنچه از علمای دربار عثمانی ظهور و بروز داشت غرور و عناد و تعصب کورکورانه بود که موجب ناکامی این تلاش ها می شد. به رغم شکست سیاسی که نادرشاه در انجام این هدف با آن مواجه شد، ولی همواره در پی تحقق بخشیدن به آرزوی خویش بود. به همین منظور کنگره ای را در سال 1743 میلادی در شهر نجف اشرف برپا کرد تا در مسائل اعتقادی مذاهب اسلامی بحث شود و باب گفتگو میان فقهای اهل سنت و شیعه فراهم گردد. در این کنگره هفتاد عالم شیعی از ایران و هفت عالم از ترکستان و هفت نفر از افغانستان شرکت جستند. نماینده علمای شیعه در این کنگره سیدنصرالله حائری بود. وی مرجعی دینی و ساکن کربلا بود. شیخ علی اکبر، که دارای منصب ملا باشی در ایران بود، نیز در این کنگره حضور داشت. نماینده علمای اهل سنت در این کنگره شیخ عبدالله السویدی مفتی بغداد بود. 75 در این کنگره، بحث ها و مناقشات زیادی از جانب طرفین صورت گرفت و استدالات اعتقادی و تاریخی مطرح گردید. اما ملا باشی بنابر تمایل نادرشاه، سیاستی را به کار بست تا نزاع و اختلاف بالا نگیرد و کنگره بی نتیجه نماند. در نهایت، در این گردهمایی بیانییه ای صادر شد که بر اساس آن، شرکت کنندگان مذهب جعفری را از مذاهب بر حق اسلامی معرفی کردند و امام جماعتی شیعی را برای اقامه نماز در رکن شامی خانه خدا تعیین کردند. بنابراین توافق بود که سیدنصرالله حائری به مکه مسافرت کرد و با موافقت امیر مکه، شریف سعود و مفتی و قاضی مکه، در رکن شامی خانه خدا مشغول به نماز و ایراد خطبه شد، اما اعتراض اهل مکه که حضور شیعه را در آنجا نمی پذیرفتند موجب گردید که شریف سعود در این امر دخالت کند و با ارسال نامه ای سلطان عثمانی را در جریان امر قرار دهد و کسب تکلیف نماید. سلطان عثمانی نیز دستور داد تا سید حائری را دستگیر کنند و تحویل اسعد پاشا دهند تا او را با خود به شام برده و در قلعه دمشق زندانی نماید. پس از آن نیز که سید حائری از زندان آزاد شد سلطان عثمانی او را به استانبول فرا خواند و در آنجا به شهادت رسید. 76 بدیهی است که سلطان عثمانی بدون مشورت با شیخ الاسلام و فقهای دربار به چنین جنایتی دست نزده است و شکی نیست که علمای دربار فتوا به کفر این عالم شیعی دادند تا راه را برای قتل وی هموار سازند.

جمال الدین اسدآبادی و جامعه اسلامی

جمال الدین اسدآبادی (متوفای 1897 م.) از پایه گذاران اصلاح دینی و سیاسی در جهان اسلام به شمار می رود. وی سفرهایی را به کشورهای مختلف اسلامی انجام داد و با مردم و سلاطین و حاکمان آن کشورها ملاقات و گفتگو کرد و به موعظه و ارشاد و نصیحت

آنان پرداخت. وی بیماری های جهان اسلام را، که موجب عقب ماندگی جوامع اسلامی از قافله پیشرفت و تمدن بشری بود، بیان می کرد. وی دو دلیل اساسی انحطاط مسلمین را در استبداد سیاسی حکومت های اسلامی و استعمار اجانب می دانست. به همین دلیل، در حرکت فکری و سیاسی خود در پی نجات جوامع اسلامی از این دو عامل بازدارنده بود. سیدجمال به هند، روسیه، افغانستان، ایران، ترکیه و مصر سفر کرد و با متفکران و علما و حکمرانان این کشورها ملاقات نمود. وی پس از آن که حکومت های اسلامی عرصه را بر او و فعالیت هایش تنگ کردند، به پاریس مهاجرت کرد و مجله سیاسی عروة الوثقی را در آنجا منتشر کرد تا مسلمانان را نسبت به سیاست های استعماری آشنا سازد. 77 در آن زمان، دولت عثمانی پس از شش قرن قدرت و مجد، رو به سستی و انحطاط و ضعف گذاشته بود.

در زمان حکومت عبدالحمید ثانی در بین سال های 1842 تا 1918، جریان درویش مسلکی امپراتوری عثمانی را در بر گرفته بود؛ زیرا سلطان عثمانی به شیوخ صوفیه توجه خاصی مبذول می داشت و اموال زیادی را به آنان می بخشید. در رأس این شیوخ، ابوالهدی صیادی، درویشی از اهالی سوریه و منسوب به طریقه رفاعیه بود. وی توانست نظر سلطان عبدالحمید را با دعاها و اوراد خاصتش برای شفای بیماران و برپایی حلقه های ورد و ذکر و انجام اعمال خارق العاده مانند داخل کردن شمشیر و خنجر در بدن مریدانش و بلعیدن آتش، به خود معطوف دارد. 78 بدین ترتیب، ابوالهدی صیادی بزرگ ترین شخصیت در زمان سلطان عبدالحمید دوم شد؛ وزرا و بزرگان دست او را می بوسیدند و معتقد بودند که وی مهدی منتظر است. از افتخارات ابوالهدی صیادی، که آن را به رخ سلطان عثمانی می کشید، این بود که تعداد مریدانش ده میلیون نفر است و سرزمین های عرب، در دست قدرت او و اولیا در خدمت وی هستند و پیامبر مددکار اوست. 79 شاید بتوان قدرت و تأثیر این درویش را در حکومت عثمانی با نقش و تأثیر راهب راسبوتین در دربار روس ها مقایسه کرد. نفوذ درویش در حکومت و جامعه عثمانی یکی از دلایل ضعف و عقب ماندگی این امپراتوری به شمار می رود. به دنبال رواج انواع و اقسام طریقه های صوفیه و القاب مختلف و اموری مانند فال گیری و طالع بینی، سحر و تنجیم، دعانویسی، حرز نویسی و غیب گویی، نفوذ درویش و صوفیه در دربار از علما و قضات نیز بیش تر شد، به گونه ای که آنان در دربار به عنوان مشاور و مددکار شاهان عثمانی انجام وظیفه می کردند، بدون آن که وظیفه هدایت و نصیحت گویی به سلطان را در اموری که خلافی صورت می گرفت به عهده گیرند. 80 این درویش، مردم را نیز با ظاهر فریبی از خود راضی نگه می داشتند. یکی از نویسندگان در این باره می نویسد: در میان شیوخ و درویش، تعصب های کورکورانه ای رواج داشت که از آنان به عامه مردم و حتی به حکام و سلاطین نیز منتقل می شد، به طوری که، عقل آنان را زایل می کرد. نمونه های بسیاری از این موارد در تاریخ ثبت شده است.

به عنوان نمونه، یک بار یکی از سلاطین از شیخ الاسلام می خواست تا به وسیله استخاره، صدراعظم شایسته را به او معرفی نماید. در نمونه دیگری، یکی از علما، سلطان را از انتصاب فرد مورد نظرش برای منصبی خاص برحذر داشت؛ زیرا نام او را خوش یمن نمی دانست! 81 چنین فضایی، که خرافات و اوهام آن را فرا گرفته بود، در امپراتوری عثمانی حکم فرما بود. در حالی که، اروپا در آن دوره از تاریخ در حال پیشرفت در بخش های تکنولوژی، نظامی و اداری بود.

در چنین شرایطی، سیدجمال الدین اسدآبادی به دعوت سلطان عبدالحمید از لندن به عثمانی آمد و سعی کرد تا دولت وی را از انحطاط و فروپاشی نجات دهد و روح تازه ای به کالبد آن بخشد که این تلاش بی ثمر ماند. وی کوشید تا روح حماسی و غیرت دینی را در میان مسلمانان زنده کند و آنان را نسبت به مسؤولیت بزرگی که بر دوش دارند آگاه سازد. از دیگر تلاش های سید، مطرح کردن شعار فزونی جمعیت مسلمانان و گسترده شدن جغرافیای کشورهای اسلامی با هدف کاستن از فشار اروپا بر پیکره دولت عثمانی بود. وی شعار وحدت اسلامی را، که به عنوان عنصر اساسی در طرح جامعه اسلامی است، به سلطان عثمانی پیشنهاد کرد که بر اساس این طرح، همه مسلمانان می بایست در زیر پرچم خلافت اسلامی قرار گیرند، اگر چه جزئی از دولت عثمانی نباشند، تا بدینوسیله راه برای ایجاد جبهه گسترده ای از مسلمانان، که شامل مسلمانان هند و ایران و افغانستان و الجزایر و مالایو و آفریقا بود، پدید آید و بدینوسیله، همه مسلمانان با دولت عثمانی متحد شوند و در مقابل خطر خزنده غربی - اروپایی ایستادگی کنند.

سلطان عبدالحمید از این طرح استقبال کرد و از سید جمال الدین اسدآبادی خواست تا این امر را دنبال کند و با شخصیت های دینی و سیاسی و حکومت های کشورهای اسلامی ارتباط برقرار سازد و از طرفی سلطان عثمانی نیز نرمشی از خود نسبت به دولت ایران نشان داد و وعده داد که عتبات مقدسه و اراضی اطراف آن را به ایران واگذارد تا در مقابل حکومت و جامعه ایران با حفظ استقلال خود طرح جامعه یکپارچه اسلامی و خلافت عثمانی را بپذیرد. این پیشنهاد از سوی دربار قاجار رد شد؛ زیرا دولت قاجار به این طرح به دیده شک و تردید می نگریست و آن را طرحی سیاسی می دانست که توسط سید جمال الدین اسدآبادی پی ریزی شده بود تا با شعار وحدت اسلامی ایران را تسلیم سلطان عثمانی کند. 82 البته تنها ایران نبود که این پیشنهاد را رد می کرد، بلکه حکومت های اروپایی با پشتیبانی از حرکت های استقلال طلبانه و جدایی خواهانه در سرزمین های زیر سلطه عثمانی و تغذیه فکری و تبلیغاتی آنان، حمله و فشار دیگری را بر ضد سلطان عبدالحمید آغاز کرد. اروپاییان برای تحریک این حرکات جدایی طلبانه، این حرکات را با فعالیت های جدایی طلبانه ای که در سطح اروپا برای مقابله با کلیسای کاتولیک و پاپ صورت می گرفت مقایسه می کردند و خلافت عثمانی را همچون کلیسا و پاپ معرفی می نمودند.

لرد کرومر از نیرومندترین دشمنان طرح جامعه یکپارچه اسلامی بود. وی اولین کسی بود که جهان عرب و اروپا را بر ضد این طرح متحد کرد؛ در گزارشات سالانه خود، از طرح جامعه یکپارچه اسلامی به بغض و کینه شدید سخن به میان می آورد و آن را نقطه اتصال مسلمانان خارج از دولت عثمانی و داخل آن می دانست. به همین دلیل بود که دولت های بریتانیا، فرانسه و روسیه تلاش خود را مصروف به از میان بردن این نقطه اتصال و وحدت میان مسلمین می کردند. آنان به خوبی دریافته بودند که وحدت اسلامی و جامعه اسلامی یگانه، تا چه میزان می تواند برای اهداف استعماری آنان مضر باشد. کرومر در گزارش خود، مقصود از جامعه اسلامی واحد را این گونه توضیح می دهد: اجمالاً منظور از این جامعه آن است که همه مسلمانان در اقصا نقاط عالم یکپارچه شوند و در مقابل

تهدیدات دولت های مسیحی ایستادگی نمایند. بنابراین، همه کشورهای اروپایی، که منافع سیاسی در شرق دارند، باید با دقت این حرکت را زیر نظر بگیرند و مراقب آن باشند. وی در جای دیگری اتحاد اسلامی را مورد استهزا قرار داده، می نویسد: تلاش برای اصلاح امور جامعه اسلامی با روش و بر اساس موازین اسلامی در واقع کوششی است که در قرن بیستم برای احیای اصول و ارزش هایی صورت می گیرد که هزار سال پیش، برای جوامع ساده آن روز بنیان نهاده شده است. عیب بزرگ این اصول و ارزش ها و احکام دینی تضاد آن با نظرات عصر حاضر در روابط زن و مرد است. لرد کرومر با این سخنان خبیثانه، از سویی، سعی در به تردید انداختن مسلمانان در اجرای قوانین اسلامی در عصر کنونی داشت و از سوی، دیگر می کوشید تا آرامش و اطمینانی در طرفداران طبقه غرب زده جامعه اسلامی ایجاد کند. وی در گزارش خود در سال 1906 می نویسد: من به شدت به قدرت اروپا و اقتدارش در تأمین مالی این حرکت اعتماد دارم. 83 در این زمینه، مطبوعات مصر نیز به یاری کرومر شتافتند و نظرات او را در سطح جامعه منعکس کردند. روزنامه المقطم در این باره می نویسد: دعوت به تشکیل جامعه یکپارچه اسلامی از جهل و بی اطلاعی نسبت به لوازم پیشرفت مادی نشأت می گیرد و این دعوت، در واقع تهدیدی نسبت به دولت های اروپایی است. روزنامه الاهرام نیز در این باره نوشت: دعوت به ایجاد جامعه اسلامی برای دولت اسلامی و مسلمانان مضر خواهد بود. 84

سیاست تتریک عرب

تعصّب ترکی و امتیازات قومی، طایفه ای و ظلم و ستم دولت عثمانی نسبت به مردم موجب ایجاد و گسترش جوّ ناراضیتی مردمی نسبت به دولت عثمانی شد. سید جمال الدین اسدآبادی نیز با درک این واقعیت از سلطان عثمانی خواست تا برخورد خود را تغییر دهد و اشتباه گذشتگان را تکرار نکند و از ترک ها خواست تا سیاست ترویج زبان ترکی را در میان عرب رها کنند و بر عکس، زبان عربی را در میان قوم ترک رواج دهد؛ چرا که او می دید تنها دولت عثمانی که زبان عربی را زبان رسمی خود قرار نداده است. وی این مسأله را با سلطان عثمانی در میان گذاشت و این نکته را نیز گوشزد کرد که سلطان محمد فاتح و سلطان سلیم، پیش از آن سعی در معرفی زبان عربی، به عنوان زبان رسمی دولت عثمانی داشته اند. این پیشنهاد سید جمال الدین اسدآبادی نه تنها از سوی سلطان عبدالحمید مورد قبول قرار نگرفت، بلکه به این تلاش با دیده بدبینی و سوء نظر نگریسته شد. سید جمال موضع خود را در این باره این گونه بیان داشت: ترکان عثمانی در کار بزرگی اهمال و سهل انگاری کردند، این کار بزرگ همانا به رسمیت شناختن زبان عربی، به عنوان زبان رسمی دولت عثمانی بود. اگر دولت عثمانی این اقدام را به انجام می داد نیروی بزرگی را برای تحکیم قدرت خود فراهم کرده بود. متأسفانه دولت عثمانی به خلاف این سیاست عمل کرد و سعی در گسترش زبان ترکی در میان اعراب داشت که سیاستی بس سفیهانه و کوتاه بینانه بود. سید جمال در ادامه می افزاید: هرگاه من درباره این مسأله می اندیشم که دولت عثمانی زبان عربی را کنار زد و به رسمیت نشناخت بسی اندوهگین و متأثر می شوم. آنان زبان عربی را که زبان دین و ادب و گنجینه فضایل و مفاخر بود کنار زدند و در عوض، به ترویج زبان ترکی پرداختند، زبانی که اگر از اصطلاحات و کلمات عربی و فارسی تهی شود فقیرترین زبان روی کره خاکی خواهد بود و از برآوردن احتیاجات جامعه بدوی نیز عاجز است. 85

خلاصه بحث

پس از آشنایی با تألیفات سیاسی که توسط علمای مسلمان نگاشته شده و پس از آشنایی با مواضع شرعی و سیاسی آنان در خلال انجام مسؤولیت های دولتی و حکومتی، می توان به نتایج زیر دست یافت:

1. فقهای اسلامی مسائل مربوط به حکومت و سیاست را تنها در ادوار متأخر، آن هم به دلیل نیاز شدیدی که در تدوین قوانین حکومتی احساس می شد به شکل عمیق و تفصیلی مورد بحث و بررسی قرار دادند؛ در قرن های گذشته، آنچه در اداره حکومت های اسلامی تعیین کننده بوده همان تقلیدها و رسومی بوده که صرفاً رنگ و لعاب اسلامی داشته است.

2. فقه سیاسی اهل سنت همواره با تحولات سیاسی روز هماهنگ شده است. در ابتدای حکومت اسلامی، پس از پیامبر اکرم خلیفه به صورت انتخابی برگزیده می شد و میان خلفا صرفاً قرابتی در هم قبیلهگی قریش وجود داشت. ولی دیری نپایید که خلافت به صورت سلطنت درآمد و با جوهره اسلام در تضاد افتاد و مفهوم جدیدی به نام ولایت عقد به عنوان مفهومی اساسی در نظام سیاسی اسلام مطرح شد. در ابتدا فقها، به مخالفت با این امر پرداختند، ولی پس از مدتی خود را با این مسأله هماهنگ کردند و توجیهاتی شرعی برای چنین نظامی عرضه کردند. به گونه ای آن را در چارچوبه نظام ایدئولوژیکی اسلامی گنجانیدند. این گونه بود که مفاهیمی همچون کودتای سیاسی و حکومت داری، با قوه قهریه مورد قبول فقهای اهل سنت قرار گرفت و به عنوان واقعیاتی در جامعه اسلامی پذیرفته شد.

3. فقهای شیعه نیز در کنار فقهای اهل سنت، سهم اندکی در تألیف فقه سیاسی اسلام داشته اند - که در خلال مباحث گذشته به ریشه یابی این پدیده و علل و اسباب آن پرداخته شد.

4. همواره عامل قدرت، نقش تعیین کننده ای در مناسبات میان حاکمان و فقیهان داشته است. در این میان، حاکمان پیروز این میدان بوده و از این روابط سود برده اند. آنان دین و نمادهای دینی را، که فقها و احکام شرعی و مفاهیم اسلامی بود، به خدمت اهداف و هوس های خود گرفتند. البته، فقها فرصت هایی برای به دست گیری حکومت داشته اند که به دلیل زهد سیاسی غیر موجّه و یا به دلیل سادگی و بلاهت خود و یا اکتفا کردن به مناصب شکلی و ظاهری و تشریفاتی از دست دادند.

5. آنچه برای فقهای شیعه مهم و اساسی بود، ترویج اصل مکتب تشیع بود و حکومتداری در درجه بعد قرار داشت. بنابراین، در فرصت هایی که گشایش از طرف حکومت ها برای فقهای شیعه ایجاد می شد، آنان با تألیف کتب به دفاع از مذهب شیعه می پرداختند و فرصت به وجود آمده را صرف خدمت به شیعیان و کم کردن رنج ها و دردهایی که در طول تاریخ به آنان شده بود می

کردند. بنابراین، مرجعیت شیعه همواره استقلال خویش را حفظ کرد و حتی زمان هایی که دولت های شیعی حکومت می کردند حاضر نشد تا کاملاً در جرگه دستگاه حاکم درآید و در تمام این ادوار ارتباط مرجعیت شیعی با شیعیان قوی تر و مستحکم تر بود تا بتواند از مصالح شیعیان دفاع کند و در کنار آنان، در مقابل ظلم و ستم بایستد. ادوارد براون در این باره می گوید: «#فقهایی شیعه طبقه ای مردمی و وطن دوست را تشکیل می دهند که حقیقتاً در بسیاری از مواقع مصالح و منافع جامعه را در نظر می گیرند و بارها توانسته اند از مردم در مقابل ستم حاکمان حمایت و حفاظت کنند.Vraquo;

6. مرجعیت شیعی همواره کوشیده است اصالت احکام اسلامی و قواعد شرعی را به دور از رخنه مفاهیم حکومتی که شرایط سیاسی و اجتماعی اقتضا می کند، محفوظ نگه دارد. و به همین دلیل بود که مرجعیت شیعه هیچ گاه به حاکمان القاب یا اختیاراتی خارج از چارچوبه شرع نداده و حتی اطاعت حاکم را واجب نمی دانسته است؛ چرا که در واقع، خود را به اعتبار نیابت از امام زمان (عج) واجب الطاعة و حاکم شرعی می دانسته است. در حالی که، علمای اهل سنت به دلیل هم مسلکی با دستگاه حاکم زودتر به درخواست ها و مطالبات حاکمان پاسخ مثبت می داده اند تا جایی که برخی تصمیمات آنان در تناقض با اصول پذیرفته شده اسلامی بود. البته، نمی توان گفت که فقهایی اهل سنت به طور مطلق از دستگاه حاکم حمایت می کرده اند، بلکه در مواردی معارضات و مخالفت هایی صورت گرفته است. از جمله ماوردی از علمای اهل تسنن، با آن که با پادشاهان آل بویه روابط نزدیکی داشت، اما هنگامی که جلال الدوله از خلیفه عباسی قائم بامرالله خواست که به وی لقب «#ملک الملوکVraquo; بدهد، خلیفه عباسی تصمیم گیری در این باره را به استفتا از علما موکول کرد. تنها کسی که با این امر مخالفت کرد، 87 ماوردی بود. در حالی که، اکثر فقهایی اهل سنت با این امر موافق بودند. از جمله این فقها، ابوالطیب طبری و الصیمری و ابن بیضاوی الکرخی بودند. از دیگر مخالفت هایی که از سوی علمای اهل سنت با حکومت ها صورت پذیرفت، جریان حمایت و پشتیبانی ابوحنیفه از انقلاب ابراهیم (ذی النفس الزکیة) علوی است. ابوحنیفه فتوا داد تا مردم زکات خود را در راه کمک به انقلاب ابراهیم صرف کنند. از دیگر فقهایی اهل سنت در این زمینه می توان از ابویوسف القاضی نام برد که از بزرگ ترین فقهایی اهل سنت در زمان خویش بود. وی از امام موسی کاظم (علیه السلام) در برابر خلیفه عباسی دفاع کرد و علی رغم اختلافات فقهی خود با امام کاظم (علیه السلام)، خلیفه عباسی را از کشتن ایشان منصرف کرد. 88

7. فقهایی شیعه، که در دربار سلاطین خدمت می کردند، همواره می کوشیدند تا در حد امکان از برخورد با حکومت و سلطه بپرهیزند و خود را کم تر درگیر مسائل حکومتی کنند؛ زیرا آنان آزادی عمل خود را در ترویج مذهب تشیع و آزادی در تبلیغ احکام دین و برپایی شعار مذهب، امری مهم تر و اثر بخش تر از آن می دانستند، تا آن که وقت خویش را صرف هدایت سلطان کنند تا در مقابل خطای خود توبه و اعلام پشیمانی نماید؛ در بیش تر موارد سلاطین بر گناه خود اصرار مورزیدند و اعتراف به اشتباه خود نمی کردند و در عوض، مواضع تند را بر ضد فقها و شیعیان در پیش می گرفتند و چه بسیار اتفاق می افتاد که سلاطین در هنگام خشم و مستی، تصمیمات ناگهانی و عجولانه ای می گرفتند که بدون اندیشه و مشورت با عقلا صورت می پذیرفت و خسارت های جبران ناپذیری را به بار می آورد. البته، ما در اینجا در صدد بحث درباره دلیل فقهی این سکوت در برابر گناهان سلاطین نیستیم.

8. تعصب های مذهبی و قبیله ای در میان مذاهب اسلامی که مواضع برخی از فقها آن را پرورانده و به آن دامن زده است، موجب شکست تلاش هایی شد که در جهت نزدیک شدن مذاهب اسلامی صورت می گرفت. به عنوان نمونه، پیش از این گذشت که علمای دربار عثمانی چگونه تلاش نادرشاه را ناکام گذاشته و حتی حاضر نشدند مذهب تشیع را به عنوان مذهبی اسلامی به رسمیت بشناسند. این مقابله و عدم پذیرش ادامه داشت تا نیمه قرن بیستم که شیخ محمد شلتوت مفتی الازهر فتوا به جواز پیروی از مذهب تشیع داد و آن را به رسمیت شناخت.

در خلال بحث های گذشته روشن شد که فقهایی اهل سنت، در مراحل مختلف تاریخی روش واحدی را در قبال تشیع در پیش گرفته اند. آنان بدون در نظر گرفتن تبعات اسف بار و جبران ناپذیر عملکردشان به راحتی حکم به کفر شیعیان می دادند و قتل آنان و به اسارت گرفتن زنان و فرزندان و مصادره اموال آنان را جایز می شمردند. به دنبال این فتاوا بود که حریم های الهی شکسته شد و جنایات جبران ناپذیری صورت گرفت. البته، بعضی از حاکمان شیعی نیز دست به جنایات مشابهی درباره اهل سنت زده اند، ولی تا آنجا بررسی ها نشان می دهد حتی در یک مورد نیز چنین جنایاتی با اجازه و فتوای فقهی شیعی صورت نپذیرفته است.

پی نوشت ها

- 1- سعدالانصاری، الفقهاء حکام علی الملوک: علماء لیران من العهد الصفوی الی العهد البهلوی، 1500 - 1979، ص 29 (دارالهدی، چاپ اول، 1986 م)
- 2- علی الوردی، لمحات اجتماعية من تاریخ العراق الحديث، ج 1، ص 34 (کوفان للنشر: لندن 1991)
- 3- الانصاری، پیشین، ص 29
- 4- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، از عهد صفوی تا پایان جنگ جهانی دوم، (1500 - 1945)، ص 14 (موسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، تهران 1364)
- 5- فیلیپ حتی، لبنان فی التاريخ، ص 498 (چاپ 1959)
- 6- الشیخ محمد مهدی شمس الدین، نظام الحكم والادارة فی الاسلام، ص 401 (الموسوعة الدولية للدراسات والنشر بیروت، چاپ دوم، 1991 م)
- 7- الوردی، مصدر گذشته، ج 1، ص 60 و مغنیة الشیعة و التشیع، ص 193
- 8- الفضلی، مصدر گذشته، ص 402
- 9- الوردی مصدر گذشته، ج 1، ص 60

- 10- الفضلی، مصدر گذشته، ص 401
- 11- الوردی، مصدر گذشته، ج 1، ص 64 و 65
- 12- دکتر فیلیپ حتی مصدر گذشته، ص 498
- 13- الوردی، پیشین، ج 1، ص 72
- 14- سیدجواد امیری اراکی، همان، ص 142
- 15 16 17- سیدمحسن الامین، اعیان الشیعه، ج 26، ص 226-227 / ج 26، ص 235 / ج 46، ص 231
- 18- الوردی، پیشین، ج 1، ص 76
- 19- الانصاری، پیشین، ص 476
- 20- الوردی، پیشین، ج 1، ص 76
- 21- الانصاری، پیشین، ج 1، ص 76
- 22 و 23- محسن الامین، پیشین، ج 44، ص 97 / ج 44، ص 98
- 24- انصاری، پیشین، ص 33
- 25- کارنامه زنان مشهور ایران، فخری قویمی، ص 53 و 54 (انتشارات آموزش و پرورش، تهران، 1352 هـ.)
- 26 و 27- شمس الدین، پیشین، ص 402 / ص 399
- 28- علامه حلی، مختلف الشیعه، ج 4، ص 463 (موسسه نشر اسلامی ایران)
- 29- امام خمینی، تحریر الوسیله، ج 1، ص 483 (انتشارات اسماعیلیان، قم، ایران)
- 30 31 32- الوردی، پیشین، ج 1، ص 33 / ج 1، ص 36 / ج 1، ص 35
- 33 و 34- جب، پیشین، ص 155 / ص 156
- 35 و 36- الوردی، پیشین، ج 1، ص 50 / ج 1، ص 49
- 37- ساطع الحصری (البلاد العربیة والدولة العثمانیة) (ص 42 - 45، بیروت 1960)
- 38 و 39- الوردی، پیشین، ج 1، ص 51 / ج 1، ص 49
- 40 41 42- جب، پیشین، ص 168، 183 / ص 167 / ص 168 - 170
- 43- حسن العلوی، التأثيرات التركية، ص 30
- 44- الوردی، پیشین، ج 2، ص 56
- 45- جب، پیشین، ص 170-172
- 46 47 48- الوردی، پیشین، ج 1، ص 45 / ج 1، ص 103-104 / ج 1، ص 107
- 49- د. مجید خدوری، القانون الدولي الاسلامی، ص 23 (الدار المتحدة للنشر، 1975)
- 50 و 51- الوردی، پیشین، ج 2، ص 28، 29، 30 / ج 1، ص 137
- 52- حسن العلوی، التأثيرات التركية، ص 28
- 53- الوردی، پیشین، ج 1، ص 47
- 54- حسن العلوی التأثيرات التركية، ص 28
- 55 و 56- لونکریک اربعة قرون من تاريخ العراق، ص 35 / ص 29
- 57- الوردی، پیشین، ج 2، ص 47-49
- 58- حسن العلوی، پیشین، ص 28
- 59- لونکریک، پیشین، ص 92
- 60 61 62 63 64 65 66 67 68- جب المجتمع الاسلامی والغرب، ص 177، 181 / ص 178 / ص 179-180 / ص 205 / ص 200 / ص 202 / ص 185 / ص 199 / ص 206
- 69- الوردی، پیشین، ج 3، ص 25
- 70 71- جب، پیشین، ص 218 / ص 218 و 219
- 72- الوردی لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث، ج 2، ص 104-105
- 73 74 75- الوردی، پیشین، ص 124 / ج 1، ص 131 / ج 1، ص 140 و 141
- 76- جعفر عبدالرزاق جمال الدین الافغانی منتشر شده در مجله الفكر الجديد 24، ص 115
- 77 و 78- الوردی، پیشین، ج 3، ص 32-33 / ج 3، ص 32-33
- 79- انورالهندي العالم الاسلامی و الاستعمار السياسی و الاجتماعی و الشقاقی، ص 50 - 51 (دارالكتاب اللبناني بیروت)
- 80- ساطع الحصری البلاد العربیة والدولة العثمانیة، ص 51-52
- 81- جب، پیشین، ص 178
- 82 و 83- انورالجندی، پیشین، ص 178-181 / ص 184
- 84- محمد عمارة الاسلام و العروبة، ص 48 و 49 (دارالشروق، 1988)
- 85- الوردی، پیشین، ج 3، ص 81
- 86- محمدجواد مغنیة الشيعة و التشيع، ص 156

87- سيرة رسول الله و اهل بيته ج 2، ص 375 الجئة التأليف - مؤسسة البلاغ، الناشر: المعاونة الثقافية للمجمع العالمى لاهل البيت

منبع: / ماهنامه / معرفت / شماره 44، ويژ نامه علوم تربيتى

نويسنده : جعفر عبدالرزاق

مترجم : سيدمجتبى سعادت الحسينى